

از یونان و روم باستان تا انقلاب صنعتی: تکامل آهسته اندیشه‌ها و شیوه تفکر اقتصادی

دکتر فریدون تفضلی *

چکیده

توجه به اندیشه‌ها و مکاتب اقتصادی، در ارائه درک جامع‌تر و مرتبط‌تری از دانش علم اقتصاد بسیار مؤثر می‌باشد؛ زیرا بررسی روند تکاملی اندیشه‌های اقتصادی زمینه‌های فلسفی و شرایط اجتماعی و سیاسی و در عین حال دلایل تاریخی تحول در افکار اقتصادی را نشان می‌دهد. این مقاله، تکامل آهسته اندیشه‌های اقتصادی را با تحلیلی از ایدئولوژیهای اقتصادی از دوران یونان و روم باستان تا عصر انقلاب صنعتی مورد بررسی قرار می‌دهد.

خصوصیت بارز این مقاله، استفاده از روشی تاریخی است که برای آمیختن وقایع در تاریخ اقتصادی و اندیشه‌ها در تاریخ عقاید اقتصادی با ایدئولوژیها به کار گرفته می‌شود؛ ضمناً در این مقاله به ماهیت شیوه تفکر اقتصادی در سیر تاریخی خود در دوران مذکور و براساس ارتباط بین جهان‌بینی و ایدئولوژی اقتصادی در هر دوره نگاه خواهیم کرد و بدینسان تغییرات آهسته روش‌شناسانه را در چارچوب نحوه تفکر اندیشمندان اقتصادی مختلف ملاحظه و نتیجتاً متدولوژی اندیشه اقتصادی آنها را بررسی خواهیم نمود.

کلید واژه

دولت - شهر / مدینه فاضله / جهان‌بینی مُثُل / اشرافیت اشتراکی / قیمت عادلانه / قیمت تعادلی / منطقه لوانت / سرزمین بیزانس / اسکولاستیک / نهضت حصارکشی / رنسانس / اخلاق پروتستانی / اومانیزم / فلسفه روشنگری / رفورماسیون / لوتریزم / کالونیزم / رهبانیت / سنت‌گرایی / مرکانتیلیسم / سرمایه‌داری تجاری / سیاست موازنه مثبت بازرگانی خارجی / شمش‌طلبان / پرولتاریا / دست‌نامرئی / آزادی عمل / آزادی عبور

۱- مقدمه

در تاریخ عقاید اقتصادی، اندیشه‌ها و آراء فکری هر مکتب منعکس‌کننده شرایط اجتماعی، سیاسی و ساخت فلسفی جامعه در دوران تاسیس و توسعه آن مکتب است؛ به همین علت، هر اندیشه اقتصادی تحت تاثیر محیط اجتماعی و شرایط سیاسی زمان و بالطبع جهان‌بینی هر مکتب و مشرب اقتصاددان قرار می‌گیرد و میدان را به پیدایش نظریه مخالف یا گشایش راه تکامل و یا عقیده‌ای تازه می‌سپارد؛ بنابراین، هرچند اندیشه‌ها و افکار، محصول زمان و مکان هستند، لیکن می‌توان گفت که در یک محیط و در یک مکتب اقتصادی، احتمالاً عقاید و افکاری به وجود می‌آیند که نه تنها نامتجانس، بلکه کاملاً مغایر و مابین یکدیگر می‌باشند.

هدف این مقاله بررسی سیر آهسته تکامل اندیشه‌های اقتصادی از دوران یونان و روم قدیم تا عصر انقلاب صنعتی است. تاریخ اندیشه‌های اقتصادی نمی‌تواند از تاریخ اقتصادی جدا باشد؛ به این علت که اندیشه‌ها در تاریخ عقاید و وقایع در تاریخ اقتصادی به طور متقابل بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. روش بررسی در این مقاله، ضمن رعایت وابستگی بین تاریخ اندیشه‌ها و تاریخ اقتصادی، روش متداول «مکاتب اقتصادی» است. با استفاده از این روش، در هر مکتب تاثیر جهان‌بینی بر ایدئولوژی اقتصادی و بنابراین شیوه تفکر اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهیم و سپس به اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن مکتب نگاه می‌کنیم.

در این مقاله، ملاحظه خواهیم کرد که در دوران بررسی ما اختلاف بین مکاتب اقتصادی اساساً بر سر نقش و حقوق خاص فرد و دولت در جامعه بوده است؛ ضمناً خواهیم دید که چگونه جامعه بشری از اشرافیت اشتراکی افلاطون به فردگرایی آزادیخواهانه «مکتب کلاسیک» در قرن هیجدهم رسیده است و مشاهده خواهیم نمود که تحول عقاید پیوسته در یک جهت صورت نگرفته، بلکه یک مسیر ناپیوسته را طی کرده است.

در این مقاله، ابتدا به بررسی سیر تحول فکری در یونان و روم باستان خواهیم پرداخت. سپس با بررسی جهان‌بینی «اسکولاستیک» به ایدئولوژی و اندیشه‌های اقتصادی در قرون وسطی نگاه خواهیم کرد و بعد از آن، ضمن بررسی یک سلسله رویدادهای مهم تاریخی و همچنین تحولات مختلف دوران رنسانس، از جمله «رفورماسیون پروتستانی»، تحلیل خواهیم کرد که چگونه جامعه غربی خود را برای پذیرش یک ایدئولوژی اقتصادی جدید آماده کرد. بعداً با مروری مختصر از مبانی فکری و نظری مکتب سوداگری، سیاستهای اقتصادی این مکتب را برای توسعه اقتصادی و انباشت ثروت مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. سپس با توجه به مشکلات نظام «سوداگری» در عمل، به تحلیل خصوصیات انقلاب صنعتی از جمله تحولات و هزینه‌های اجتماعی ناشی از آن می‌پردازیم و بالاخره چگونگی پیدایش و توسعه مکتب کلاسیک را که به طور همزمان با انقلاب صنعتی شکل گرفت، مختصراً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- یونان و روم باستان

مورخین معتقدند که گهواره تمدن بشری از سرزمین‌هایی مانند بین‌النهرین، بابل و دره نیل آغاز شده است؛ همچنین می‌توانیم حدود بیست و پنج قرن جلوتر رفته، به دوران یونان و روم باستان، یعنی حدود پنج قرن قبل از میلاد مسیح و زمانی که کنفوسیوس^۱ و بودا^۲ در چین قدیم زندگی می‌کردند، برسیم. هرچند تمدن غرب با فرهنگ و تمدن یونان آغاز شد، اما اگر یونان را مادر تمدن غرب بدانیم، شاید بتوان گفت که روم قدیم پدر این تمدن

1- Confucius.

2- Buddha.

است. درخشش تمدن یونان، بیشتر در زمینه‌های علم و فلسفه، حکومت، هنر، آزادیهای مدنی، فنون تجارت، تعلیم و تربیت و رفتار اجتماعی بود که بعداً خود، الهام‌بخش فرهنگ غرب قرار گرفت؛ در حالی که تأثیرات تمدن روم قدیم بر جامعه غربی به صورت مهارت معماری و مهندسی و همچنین قانونگذاری در زمینه قانون مالکیت فردی و قانون آزادی انعقاد قراردادها ظاهر شد.

در یونان و روم قدیم، علم و فلسفه از یکدیگر جدا نبود و مرز مشخصی میان آن دو وجود نداشت. در این دوران، اقتصاد از دریچه اخلاق^۱ و ارزشهای اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گرفت و بنابراین شیوه تفکر اقتصادی بر پایه اخلاقیات و مقولات ارزشی استوار بود؛ به عبارت دیگر، اقتصاد از فلسفه و اخلاقیات جدا نبود و به طور مشخص جزئی از فلسفه سیاسی همراه با موازین اخلاقی، ارزشی و اجتماعی بود. در این رابطه، فلسفه اقتصادی افلاطون، به طوری که مشاهده خواهیم کرد، بر پایه اخلاق و براساس جهان‌بینی مُثُل که اصولاً یک فلسفه غیرمادی است، شکل گرفت. افلاطون ثروت‌اندوزی و رباخواری را تقبیح می‌کرد و متعارض با موازین ارزشی جهان‌بینی مُثُل می‌دانست. وی همچنین با تجمل‌گرایی مخالف و معتقد بود که جمعیت «مدینه فاضله»^۲ باید ثابت بماند؛ زیرا با رشد جمعیت، گرایش به سوی انحرافات اخلاقی، از جمله مصرف کالاهای لوکس و تجملی، به وجود می‌آید. روم قدیم، برخلاف یونان باستان، در تجزیه و تحلیل اقتصادی و پیشرفت آن نقش ناچیزی داشت و همانند یونان در طرح مسائل اقتصادی تنها بر انطباق آنها با موازین اخلاقی و ارزشی تأکید می‌نمود.

یونانیها و به دنبال آن رومیها تمدن خود را بر بنیاد سازمان دولت - شهر^۳ گسترش دادند. اصطلاح دولت - شهر بر یک واحد سیاسی مستقل دلالت می‌کند که یونانیها در آن

1 - Ethic.

2 - Ideal State.

3 - Polis (=City-State).

زندگی می کردند^۱. این واحد سیاسی، مانند آتن و اسپارت، شهری بود که ویژگیهای یک کشور کوچک را داشت.

تمدن آتن: تمدن یونان باستان در برجسته ترین جنبه های بیشتر مدیون تمدن آتنی بود. آتن در این دوران، تمدن درخشانی داشت و افتخار فکری و هنری یونان بود. شاعری، آموزش و پرورش، نمایشنامه نویسی، ادبیات تاریخی، سخنوری، هنر، علم و فلسفه آثار افتخارآمیز تمدن یونان بود. در آن زمان، قانون اساسی آتن از هر جهت مردمی بود و کمابیش پایه دولت نمونه دولت-شهرهای یونان به شمار می رفت. هر آتنی سهم مستقلی در حکومت داشت و می توانست در تعیین سرنوشت خود مستقیماً دخالت کند و نقش معینی در حکومت و بهبود آن بازی کند و از این رو شهروند آتن بودن امتیاز بزرگی محسوب می شد.

لیکن نظام دموکراسی برده داری آتن در دوران زندگی افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.) مراحل سقوط خود را می گذرانید؛ به عبارت دیگر، حکومت آتن تبدیل به دموکراسی یک اقلیت معدود همراه با استثمار اکثریت شده بود. افلاطون با تنفری که از این حکومت پیدا کرد و پس از شهادت استاد خود، سقراط، دست به هجرت زد و برای مدت ده سال در مصر، سیسیل و ایتالیا زندگی کرد. در هجرت به تحقیق پرداخت و کتاب «جمهور» یا «جمهوریت» را به رشته تحریر در آورد. این کتاب از بزرگترین شاهکارهای فلسفی و ادبی جهان است. بخش مهمی از این کتاب به بحث در مورد «مدینه فاضله» اختصاص دارد که به نظر افلاطون می بایست جایگزین نظام دموکراسی برده داری آتن بشود که البته هرگز در عمل پیاده نشد.

تمدن اسپارت: بزرگترین دولت-شهر یونان اسپارت و حکومت آن «اولیگارش»^۲ بود. نظام اولیگارش بر ثروت استوار بود؛ بدین معنی که تعداد معدودی از توانگران یا ثروتمندان با روشهای استبدادی بر ناحیه بزرگ اسپارت حکومت می کردند و تنگدستان

۱- همزمان با دولت-شهرهای یونان و همچنین امپراطوری روم غربی، در ایران باستان، تمدن بزرگ وسیعی وجود داشت.

حق دخالت در حکومت را نداشتند. از نظر افلاطون، اگر چه این حکومت یک حکومت ارتجاعی بود و تعالی فرهنگی نداشت، ولی در عین حال و از نقطه نظر انضباط شخصی و تعلیم و تربیت قابل تحسین بود. اسپارتهای در جامعه یونان قدیم به سخت کوشی، ادب و تقوی، انضباط کاری و فکری، وفاداری و فرمانبرداری، معروف بودند و افلاطون نیز به علت این صفات اخلاقی آنها را می‌ستود؛ اما آنها در میان آنتیها به ارتجاعی بودن و بی فرهنگی شهرت داشتند و به همین علت، اسپارت بر خلاف آتن هیچ چیز با اهمیتی برای تمدن نیافرید و به پرورش خرد و استعدادهای خلاق شهروندان خود پرداخت.

۳- فلسفه اقتصادی افلاطون

فلسفه اقتصادی افلاطون بر جهان بینی مُثل یا «صورت» استوار است. براساس نظریه مُثل^۱ هر چیز ملموس در طبیعت به عالم تصور یا محسوس مربوط می‌شود. تمام پدیده‌های «جهان مادی» از ماده ساخته شده‌اند که در اثر زمان تغییر کرده و بالاخره فرسایش می‌یابند و از بین می‌روند؛ لیکن پدیده‌هایی که از «قلب» یا «صورت» ساخته شده‌اند، جاودانه و تغییرناپذیرند و به عالم معرفت یا نامحسوس مربوط می‌شوند. افلاطون به این نتیجه رسید که در ورای جهان مادی باید حقیقتی پنهان باشد و این حقیقت را عالم «مثال» خواند. در این عالم، در پشت هر پدیده طبیعی، الگویی تغییرناپذیر و جاودانه وجود دارد. این تفکر بزرگ، نظریه مُثل خوانده شده است.

انسان تنها در یگانگی و در قلمرو مثال‌ها به ماهیت حقیقی آنها پی می‌برد. از نظر افلاطون، مثال «خوبی» برترین مثال‌هاست^۲. همه مثال‌های دیگر مانند «راستی» و «زیبایی» پیوند نزدیکی با آن دارند. حال اگر مثال «زیبایی» را در نظر بگیریم، برحسب استدلال افلاطون، انسان ممکن است در باره آن صاحب تصور یا معرفت باشد. تصور مربوط می‌شود به دوست داشتن چیزهای زیبا و معرفت مربوط به عالم نامحسوس و مربوط به

۱- در نظریه مُثل (Theory of Ideas) مُثل جمع مثال است.

شناختن نفس «زیبایی» است. افلاطون معتقد است که انسان باید در موجودات به دیده تحقیق و تعمق بنگرد تا بر آنها معرفت حاصل کند.

مدینه فاضله افلاطون: در کتاب «جمهور»، افلاطون، «مدینه فاضله» را به صورت یک نظام طبقاتی معرفی می‌کند که در آن سه طبقه حکمران، نگهبان و عامه هر کدام وظایف مستقل و مشخص خود را دارند. حکومت کمال مطلوب او حکومت «اشرافیت اشتراکی»^۱ است که می‌بایست جایگزین نظام دموکراسی برده‌داری آتن شود. افلاطون معتقد بود که باید از منظر معرفت و اندیشه به سیاست و زندگی نگاه کرد و بنابراین حکومت را باید به دست خردمندان و فلاسفه سپرد، زیرا این افراد که پس از عمری تلاش و کوشش به بینش «نیکی» یا «معرفت» دست یافته و از دانش اشرافی (= دانش سیاست) مربوط به «نیکی» و «وجود» برخوردار شده‌اند، بیشترین قدرت و ظرفیت درک حقایق و بنابراین توانایی حکومت کردن را دارند.^۲ از آنجا که افلاطون تاکید می‌کند که طبقه حکمران نباید به فکر مال‌اندوزی و گردآوری ثروت باشد و باید از اموال اشتراکی استفاده کند، فضیلت این طبقه را در خرد، نیکی و معرفت که دانایی آنها را می‌رساند، می‌داند.

طبقه نگهبان یک اقلیت دیگر را در جامعه افلاطونی تشکیل می‌دهد. این طبقه باید مدافع و پشتیبان «مدینه فاضله» و اهالی آن باشد. برای تعلیم و تربیت افراد این طبقه، نخست باید آنان را با دقت کامل از میان نوجوانان «مدینه فاضله» که از لحاظ جسمی، روحی و اخلاقی جزو نخبگان به شمار می‌آیند، برگزید و سپس به همه آنان (اعم از زن و مرد) تعلیم و تربیت همسان داد. توانایی بدنی و روحی برای افراد این طبقه مورد تاکید افلاطون است و از این رو فضیلت این طبقه را در پردلی و شجاعت آنان می‌داند.

تعلیم و تربیت مورد نظر افلاطون برای این طبقه، بی‌شبهت به تعلیم و تربیت اسپارتی نیست. ضمناً طبقه نگهبان باید با تقوی باشد؛ به این معنی که نسبت به آرمانهای مدینه وفادار بوده و کار خود را به بهترین وجه انجام دهد و از طبقه حکمران بدون چون و چرا

1 - Communistic Aristocracy.

۲- افلاطون؛ جمهور؛ ترجمه فؤادروحانی؛ صص. ۲۲۸-۲۲۹.

اطاعت کند. از سوی دیگر، این طبقه مانند طبقه اول نباید از اموال خصوصی استفاده کند؛ زیرا فقط در این شرایط است که حکمرانان و نگهبانان می‌توانند جانب عدالت و حقیقت را بدون در نظر گرفتن اهداف شخصی رعایت کنند.

طبقه سوم در «مدینه فاضله» طبقه عامه است. این طبقه که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد، شامل کشاورزان، صنعتگران و بازرگانان می‌گردد و اجازه دارد تا از مالکیت خصوصی استفاده کند و برای به دست آوردن ثروت فعالیت نماید؛ به شرط آنکه جانب اعتدال و میانه‌روی را (که از نظر افلاطون جزو فضایل این طبقه به حساب می‌آید) نگه دارد.

ایدئولوژی اقتصادی آتن در زمان افلاطون معیارهای نظام برده‌داری بود. افلاطون و به ویژه ارسطو، استدلال می‌کردند که برده‌داری امری طبیعی است و به عنوان تنها نظام ممکن برای رعایت سلسله مراتب طبیعی در جامعه که نشانگر «عدل» است، همیشه پایدار خواهد ماند. در همین رابطه، افلاطون معتقد بود که در «مدینه فاضله» بین افراد از نظر هوش و استعداد اختلاف طبیعی وجود دارد و همین طرز تفکر، او را به مسئله تقسیم کار به عنوان یک «نهاد طبیعی» هدایت کرد که براساس آن هر فرد به کاری که با استعداد طبیعی، قابلیت و نبوغ فکری او هماهنگ باشد، گمارده می‌شود.^۱

از نظر افلاطون، علت تشکیل اجتماع، نیازهای طبیعی انسان است^۲ و این نیازها در درجه اول، جنبه مادی و اقتصادی دارند. از آنجا که این نیازها نامحدودند و در مقابل، امکانات انسان نسبت به نیازهای او محدود می‌باشد، هر قدر انسان تلاش کند، به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را برآورده نماید؛ از این رو، انسان باید در اجتماع زندگی کند تا اینکه نیازهای او در دل جمع برآورده شود.^۳

هرچند که پایه تشکیل و شکل اجتماع منشاء اقتصادی دارد و بنابراین، جامعه براساس روحیه همکاری و مساعدت اقتصادی شکل می‌گیرد، اما وقتی که جامعه تشکیل شد، از

۱- همان، ص. ۱۱۵.

۲- همان، ص. ۱۱۴.

۳- همان، صص. ۱۱۶-۱۱۷.

آنجا که انسان محور اصلی آن است و دارای شخصیت فرامادی است، جامعه انسانی نیز نمی‌تواند صرفاً دارای ویژگیهای مادی باشد؛ به عبارت دیگر، اگر چه منشاء اجتماع، «اقتصادی» است، اما روح آن «عدل» است. عدل جزئی از فضیلت انسانی و یکی از چهار فضیلت انسان (حکمت یا دانایی، شجاعت، اعتدال و عدالت) می‌باشد.^۱

۴- فلسفه اقتصادی ارسطو

فلسفه اقتصادی ارسطو برای حفظ ثبات، ایجاد هماهنگی و عدالت اجتماعی در یک جامعه سنت گرا مطلوب بود. از آنجا که انسان، به گفته ارسطو، «به حکم طبیعت، جانوری اجتماعی»^۲ است، بنابراین، نمی‌تواند در انزوا زندگی کند؛ نتیجتاً، انسانها به حکم طبیعت به صورت گروهی به دور هم جمع می‌شوند و شهرها را به وجود می‌آورند؛ بنابراین، «شهر پدیده‌ای است طبیعی»^۳.

در دوران یونان قدیم، «خانوار» به عنوان نماینده واحد اقتصادی یا هسته فعالیت‌های اقتصادی به شمار می‌رفت؛ از این جهت، ارسطو اقتصاد را به صورت «تدبیر منزل» یا «مدیریت خانه» تعریف کرد و معتقد بود که اقتصاد چیزی جز «مدیریت اقتصادی خانه» نیست.^۴

اگر افلاطون در اندیشه‌های اجتماعی خود، «خیالی» و «ایده‌آلیست» بود و نتیجتاً قیاسی فکر می‌کرد، در مقابل، ارسطو به مسائل اقتصادی و اجتماعی زمان خود به طور واقع‌بینانه‌ای نگاه می‌کرد و برای حل و فصل آنها از روش «استقرایی» استفاده می‌نمود.

ارسطو، برخلاف افلاطون، از جامعه اشتراکی طرفداری نمی‌کرد و به اصالت فرد بیش از اصالت جمع عقیده داشت. وی مالکیت خصوصی را مطلوب می‌دانست و معتقد بود که اگر چه سودجویی ممکن است هدف کاذبی باشد، اما در صورت محترم شمردن مالکیت

۱- همان، ص. ۲۲۷.

۲- ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه دکتر حمید عنایت؛ کتاب اول، ص. ۵.

۳- همان، جا.

۴- همان، صص. ۷-۸.

خصوصی و قوانین حاکم بر آن، زندگی با آرامش بیشتری توأم بوده، مردم فرصت کمتری برای جدال با یکدیگر خواهند داشت. به نظر ارسطو، بهترین وضعیت آن است که ثروت و دارایی خصوصی باشد، ولی بهره‌برداری از آن براساس قانون محدود شود و جنبه عمومی پیدا کند.

ارسطو معتقد است که از مهمترین ویژگیهای حکومت خوب، حاکمیت و تفوق قانون بر جامعه و شهر است.^۱ به نظر او، مهم نیست که حکومت چه شکلی دارد، بلکه مهم آن است که قدرت تفویض شده را براساس قانون به کار برد. اگر چه ارسطو حکومت کمال مطلوب را حکومت «اشرافیت» می‌داند، اما چون آسیب‌پذیری این نوع حکومت را نیز می‌شناسد، به نحو واقع‌بینانه‌ای به حکومت اکثریت یا حکومتی روی می‌آورد که طبقه متوسط قدرت را در دست بگیرد و به کنترل طبقات ثروتمند و فقیر جامعه پردازد. ارسطو برخلاف افلاطون، از مزایای مشارکت مردم در امور سیاسی حمایت می‌کند، ولی معتقد است که میزان این مشارکت باید به وسیله قانون محدود شود.

در جامعه سنت‌گرا، یعنی جامعه‌ای که ارسطو از آن صحبت می‌کند، تغییرات و دگرگونی باعث اختلال می‌گردد و از آن رو نامطلوب است. برای جامعه‌ای که به طرز سلسله مراتب سنتی را شکسته و جوابگوی نیروی قدرتمند بازار می‌شود، تعلیمات اقتصادی ارسطو مورد استفاده‌ای ندارد؛ با این وجود، حتی امروز ما مشاهده می‌کنیم که بعضی از اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی ارسطو هنوز در ذهن تحلیلی بسیاری از متفکران اقتصادی جهان باقی است.

هر فرد (یا خانواده) باید آنچه را که نیاز دارد تولید کند. اگر شخصی مازادی داشته باشد، باید آن را مبادله کند و یا اینکه با «قیمت عادلانه» به شخص دیگری بفروشد. برای او شایسته نیست که چیزی را خریداری کند، با این هدف که مجدداً آن را برای کسب سود بفروشد. کار واسطه‌گری برای جامعه زیان‌آور است؛ زیرا واسطه، کالا را کمتر از «قیمت عادلانه» می‌خرد و بیشتر از آن می‌فروشد. این عین حقیقت است؛ در غیر اینصورت، واسطه

سودی نخواهد برد. بنابراین، کاری که واسطه برای جامعه انجام می‌دهد، مطلوب نیست؛ زیرا خود را به هزینه دیگران غنی می‌سازد.

ارسطو «قیمت عادلانه»^۱ را این‌طور تعریف می‌کند: «قیمت عادلانه، آن قیمتی است که انسان به همان اندازه که چیزی را می‌دهد، در مقابل چیزی را دریافت می‌کند»^۲. «این قیمت همان قیمت تعادلی»^۳ است که امروزه اقتصاددانان معتقدند در بازار، رقابت کامل به وجود می‌آید. اگر در بازار، قیمت واقعی بیشتر از «قیمت تعادلی» باشد و پایدار بماند، حتماً ساختار بازار به جای رقابت کامل، ساختاری انحصاری دارد. ارسطو تلویحاً قیمت بازار انحصاری را «قیمت عادلانه» تلقی نمی‌کند و آن را محکوم می‌نماید.

در قالب بحث ربا، ارسطو از دیدگاه عقلی و فلسفی به ربا نگاه کرد و با آن مخالفت نمود. از نظر وی، پول عقیم یا «سترون» است و فقط وسیله مبادله بوده و وجود آن برای تسهیل مبادلات در جامعه اقتصادی ضروری است و بنابراین ربا جایز نیست^۴. در این شرایط، ارسطو این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه پول به عنوان وسیله مبادله می‌تواند با گذشت زمان فزونی یابد؛ از لحاظ عقلی هیچ دلیلی وجود ندارد که با گذشت زمان پول خود به خود زیاد شود؟ بنابراین، عقل ربا را نمی‌پذیرد و پول به خودی خود مولد نیست، زیرا مردم آن‌گونه که می‌توانند با استفاده از مواد خام، ابزار تولید و غیره کالا تولید کنند، نمی‌توانند صرفاً با استفاده از پول کالا تولید نمایند و بنابراین ربای قرض شایسته نیست و خلاف طبیعت است^۵.

1- Just Price

۲- همان، کتاب اول، صص. ۲۲-۲۳.

3- Equilibrium Price.

۴- همان، صص. ۲۹-۳۰.

۵- این استدلال عقلی و فلسفی «ذم ربا» بعداً بیش از هزار سال در اروپا و در قرون وسطی، دیدگاه حاکم بود و تمام دلایل عقلی که معتقدین مسیحیت در رد ربا می‌آوردند در اطراف این استدلال عقلی و جدای از مسائل اجتماعی و اخلاقی، دور می‌زدند. البته ناگفته نماند که ربا از دیدگاه اجتماعی و اخلاقی نیز مذموم است؛ به این علت که یک نوع درآمد «بادآورده» تلقی می‌شود که هیچ زحمتی برای آن کشیده نشده است.

۵- امپراطوری روم

تمدنهای اولیه یونان و روم، پنج قرن قبل از میلاد شروع شد و تا زمان میلاد مسیح ادامه یافت. سپس تمدن امپراطوری روم آغاز شد و تا پنج قرن بعد از میلاد مسیح تداوم یافت. در مجموع، امپراطوری بزرگ روم باستان نزدیک به هزار سال بر بخشی از اروپای امروزی و منطقه «لوانت»^۱ حاکمیت داشت و به دو شاخه تقسیم شد: شاخه غربی که عمدتاً شامل مناطق غربی و جنوب غربی اروپای کنونی (از جمله: ایتالیا، آلمان، فرانسه و جنوب اروپا) می‌شد، در سال ۴۷۶م به علت فساد اقتصادی و اخلاقی سقوط کرد. شاخه شرقی که به نام امپراطوری «بیزانس»^۲ معروف است، شامل مناطق شرقی و جنوبی مدیترانه (یعنی مصر، سوریه، لبنان، فلسطین، بخشی از آسیای صغیر و استانبول، یونان، بخشهایی از بالکان، گرجستان و ارمنستان) می‌گردید و مرکز آن قسطنطنیه بود، توانست تا سال ۱۴۵۳م دوام بیاورد؛ به این علت که «... اقتصادش مانند اقتصاد روم غربی راه زوال را نپیموده بود.»^۳ از قرن سوم میلادی و با پذیرش دین مسیح از سوی امپراطور، امپراطوری روم تبدیل به قدرت مسیحی شد؛ در حالی که شاخه غربی بتدریج تبدیل به کلیسای کاتولیک روم و منجر به زعامت پاپ گردید، از داخل شاخه شرقی نهایتاً کلیسای ارتودوکس برخاست.

در امپراطوری روم، قدرت اقتصادی در دست دولت بود و دولت تصمیم می‌گرفت که چگونه منابع اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد و فعالیت مردم را تحت نظارت و کنترل داشت.

۱- منطقه لوانت (I.evant) شامل کشورهایمانند سوریه، لبنان و فلسطین می‌گردد که در کرانه خاور دریای مدیترانه قرار دارد.

۲- سرزمین بیزانس. که در زبان انگلیسی سرزمین Byzantine گفته می‌شود، همان سرزمینهای مربوط به امپراطوری روم شرقی است که در متن به آنها اشاره شده است.

۳- ا.و، آگیالو وگ.م. دنسکوی؛ تاریخ سده‌های میانه؛ ص. ۵۸.

دولت با استفاده از نیروی تحکمی خود تولید را بالا می‌برد و مصرف را کاهش می‌داد و بنابراین برای تامین مالی سرمایه‌گذارهای مختلف شامل سرمایه‌گذاری نظامی، عمرانی و غیره، پس‌انداز اجباری ایجاد می‌کرد.

اینجا به نکته مهمی اشاره کردیم. در تاریخ ادوار قدیم و همچنین قرون وسطی تا زمان ظهور نظام سرمایه‌داری، پیشرفت اقتصادی، یعنی تبدیل پس‌انداز به سرمایه‌گذاری و ایجاد رشد اقتصادی، بندرت اتفاق می‌افتاد، مگر آنکه دولت وارد عمل می‌شد و از نیروی تحکمی خود برای رسیدن به هدف فوق استفاده می‌کرد. در جوامع قدیم، همیشه گروه نخبگان قدرت را در دست داشتند و در قالب نظام برده‌داری، بر برده‌ها مسلط بودند. بیشتر آنچه که ما پیشرفت تمدن می‌نامیم - در زمینه‌های فنون، دانش و فلسفه، ساختمان و جاده، تسهیلات بندری و غیره - همگی توسط دولت که از طریق یک یا چند حکمران قدرتمند جامعه را اداره می‌کردند، فراهم شده بود.

بنابراین، امپراطوری روم با روش فوق، میزان تولید را بالا و مصرف را پایین نگه می‌داشت تا به هدف رشد اقتصادی برسد.

۶- قرون وسطی

جهان‌بینی و شیوه تفکر مکتب «اسکولاستیک»^۱: بعد از سقوط امپراطوری روم غربی در سال ۴۷۶م، قرون وسطی یا سده‌های میانه در تاریخ آغاز می‌شود و به مدت ده قرن تا سال ۱۴۵۳م ادامه می‌یابد. در این دوران، جامعه اروپایی با تکیه بر آیین کلیسای مسیحیت کاتولیک، جهان‌بینی «اسکولاستیک» را برای تدوین ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی خود تجربه کرد. مفهوم اسکولاستیک اشاره به حکمت و فلسفه قدیم در قرون وسطی دارد. مدرسه دینی را به زبان لاتین «اسکولا»^۲ می‌گویند و از این رو اسکولاستیک به مفهوم «اهل مدرسه دینی» است. بحث و اندیشه در مورد علم و فلسفه فقط در چارچوب مدارس دینی و کلیسا صورت می‌گرفت و

1- Scholastic.

2 - Schola.

تعلیمات مدارس دینی محدود به تعالیم بزرگ دین مسیح بود که اصطلاحاً اسکولاستیک نامیده می‌شود. برحسب جهان‌بینی اسکولاستیک، ایمان مذهبی بر عقل مقدم شمرده می‌شد و پس از ایمان، فهم حاصل می‌گردید.

تمام متفکران قرون وسطی - از جمله توماس آکویناس قدیس^۱، مؤسس مکتب «اسکولاستیک» - از اصول اسکولاستیک پیروی و در قالب اتحاد دین و سیاست، با یک نگرش مذهبی به قدرت اقتصادی و سیاسی نگاه می‌کردند. فرمانروایان مختلف غالباً خود را خادم کلیسا می‌دانستند و برای سربلندی و خدمت به آن حتی وارد جنگ می‌شدند و با "دشمنان مسیحیت" به نبرد می‌پرداختند که نمونه تاریخی آن جنگ‌های صلیبی با مسلمین است.

در حالی که جهان‌بینی اسکولاستیک بر اصل عدم جدایی دین از سیاست و اقتصاد تاکید می‌کرد، مباحث اقتصادی مسائلی را در بر می‌گرفت که اصولاً جنبه ارزشی، اخلاقی و مذهبی داشت و در این قالب، روش تحقیق نیز بر مبنای شیوه تفکر اسکولاستیک قرار داشت. متفکران قرون وسطی در همه رشته تحقیقات علمی و فلسفی اندیشه خود را در چارچوب فلسفه ارسطویی و اصول مذهب کاتولیک محدود می‌کردند. تحقیقات اقتصادی خواه ناخواه نمی‌توانست از این نوع شیوه تفکر جدا باشد و در نتیجه، اولاً دامنه‌ای محدود داشت و ثانیاً در اطراف معیارهای ارزشی کلیسا دور می‌زد. به طور کلی تحقیقات اقتصادی تحت تاثیر یک اصل اساسی به نام اصل عدالت مبادله‌ای قرار داشت؛ به این معنی که هر طرف معامله معادل آنچه را که دریافت می‌کند، می‌دهد و برابر آنچه که می‌دهد، دریافت می‌کند.

ماهیت نظام اقتصادی قرون وسطی: نظام اقتصادی در قرون وسطی بر مبنای «فئودالیسم»^۲ استوار بود. فئودالیسم در حقیقت ساختار قدرتی بود که از اواخر قرن نهم

۱- توماس آکویناس قدیس (Saint Thomas Aquinas) (۱۲۷۴-۱۲۲۵م) کشیش روحانی و فیلسوف ایتالیایی قرون وسطی است که در دوران زندگی خود مدتی در دانشگاه پاریس به عنوان استاد فلسفه اخلاق مشغول تدریس بود.

میلادی و عمدتاً هم در قسمت غربی اروپا شکل گرفت.^۱ در نظام فئودالی، دو طبقه اجتماعی مهم وجود داشت: طبقه زمینداران اشراف (فئودالها) و طبقه کشاورزان وابسته به زمین (سروها)^۲. ضمناً طبقه دیگری نیز به نام «پیشه‌وران و سرمایه‌داران» در جامعه فئودالی قرون وسطی وجود داشتند.

با اینکه نظام فئودالی به عنوان یک نظام کشاورزی در تمام شئون زندگی اقتصادی قرون وسطی حضور خود را نشان می‌داد، اما عناصری از یک سیستم سرمایه‌داری خام نیز در اقتصاد قرون وسطی مشاهده می‌شد. تجارت، صرافان و انبارهای کالا از جمله پدیده‌های سرمایه‌داری بودند که خصوصاً از قرن سیزدهم به بعد توسعه یافتند.^۳ همچنین صنایع دستی در زندگی اقتصادی قرون وسطی جا و نقش مشخصی داشت. در جامعه فئودالی، مکانیزم تخصیص منابع توسط دولت انجام می‌گرفت و اجتماع فئودالی نوعی «اقتصاد برنامه‌ای» مستبدانه داشت. در نظام فئودالی، بعضاً به علت تقابل بین کلیسا و فئودالها بر سر حاکمیت و اعمال قدرت، دوگانگی در امر قدرت سیاسی جامعه به وجود آمد: فئودالها نماینده قدرت دنیوی بودند و کلیسا نماینده قدرت اخروی.

اندیشه‌های اقتصادی در قرون وسطی: مورخین غربی عقاید اقتصادی، قرون

وسطی را یک دوره هزارساله فقر و تاریکی افکار و اندیشه‌های اقتصادی می‌دانند. آنها تقریباً همگی، پس از بررسی اجمالی آرای اقتصادی حکمای یونان و روم دفعتاً به قرن هیجدهم می‌رسند و کار را عملاً با آدام اسمیت^۴ شروع می‌کنند؛ برای مثال، «جوزف شومپتر» که یکی از جامع‌ترین کتابهای سیر اندیشه‌های اقتصادی را در غرب نوشته است، بعد از بررسی افکار اقتصادی جهان باستان به یک دوره پانصدساله می‌رسد که خود آن را «شکاف بزرگ»^۵ می‌نامد. به عقیده شومپتر، سیر اندیشه اقتصادی در این دوره که مقارن با ۸۰۰ تا ۱۳۰۰م است، متوقف می‌شود. وی معتقد است که در این پانصدسال، هیچ چیزی

۱- در قسمت شرقی (بیزانس)، فئودالیسم به آن معنا و مفهومی که در قسمت غربی به وجود آمد، تشکیل نشد.

2- Serfs.

3 - Elias H. Tuma; **European Economic History**; 1979 , P. 50-53.

4 - Adam Smith.

5 - Great Gap

در مورد اقتصاد، نه گفته شد، نه تحقیق شد، نه نوشته شد، و نه حتی عمل شد و سپس می‌نویسد: «... در سال ۱۳۰۰م آکویناس کارهایی را در اقتصاد شروع کرد»^۱

اظهار نظر شومپتر این سوال را مطرح می‌کند که اگر فرضیه مهم و اصلی در تاریخ عقاید اقتصادی فرضیه «تداوم» است. پس چرا شکاف؟ و ضمناً چگونه اسکولاستیکها که در واقع همان نویسندگان حکمت و فلسفه قرون وسطی بودند، توانستند در قرون سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم، آن همه اصول، عقاید و آرای فکری را ارائه کنند؟ شومپتر معتقد است که کار عمده اسکولاستیکها دو چیز بود: آنها در وهله اول از فلسفه ارسطویی الهام گرفتند و مجدداً آن را احیاء کردند و در وهله دوم کار مهم آنها مربوط به تحقیقات «آکویناس» می‌گردد.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه این پانصدسال (۸۰۰-۱۳۰۰م) در واقع عصر شکوفایی و عظمت تمدن اسلامی است، این سوال تاریخی پیش می‌آید که چگونه اندیشه‌های علمای مسلمان روی عقاید اسکولاستیکها تاثیر گذاشت و به چه صورت مورد استفاده قرار گرفت؟ شومپتر عمداً و یا سهواً به این سوال جوابی نمی‌دهد و فقط در فصل دوم کتاب خود و آن هم در پاورقی از نفوذ علمای مسلمان روی اقتصاد «اسکولاستیک» به طور مختصر و با اشاره به نام ابن سینا^۲ و ابن رشد^۳ اکتفا می‌کند،^۴ در حالی که در این پانصد سال دانشمندان مسلمان با مطالعه دقیق افکار افلاطون و به ویژه ارسطو و با تدوین آثار زیادی توانستند اصول و آراء فکری یونانیان قدیم را به اسکولاستیکها انتقال دهند و آنها نیز توانستند از طریق استفاده از این آثار با فلسفه یونان آشنا شوند.

بنابراین، می‌توان گفت که دانشمندان مسلمان این دوره، اسلاف اسکولاستیکها بودند و در واقع، نقش مهم خود را به عنوان پلی بین فلسفه یونان قدیم و فلسفه اسکولاستیک ایفا

1 - Joseph Schumpeter; *History of Economic Analysis*; p 83-87.

2 - Avccina.

3 - Averros.

4 - Schumpeter; *History of Economic Analysis*; P. 87.

کردند؛^۱ نتیجتاً، «شکاف بزرگ» که شومپتر از آن صحبت می‌کند، در تاریخ عقاید اقتصادی مفهومی ندارد و به لحاظ فرضیه «تداوم»، پانصد سال مورد نظر شومپتر، دوره‌ای است که در آن اندیشه‌های اقتصادی جهان اسلام قابل بررسی می‌باشد. شومپتر و دیگر تاریخ‌نگاران غربی اندیشه‌های اقتصادی، عقاید اقتصادی متفکران بزرگ اسلامی مانند امام محمد غزالی، ابونصر فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن رشد و دیگران را که همگی متعلق به این دوره هستند؛ نادیده می‌گیرند.

در این دوره اروپائیان با تمدن اسلامی و تمدن مشرق زمین و همچنین منابع مادی که مسلمانان در نقاط مختلف کره زمین به دست آورده بودند، آشنا شدند. جنبه‌های مادی تمدن اسلامی، یعنی بازرگانی، صنعت و کشاورزی بر تمدن اروپای غربی همزمان خود برتری داشت. هنر، علم، فلسفه، پزشکی و به طور کلی دانش علوم بشری مصداقهای این برتری بود. دانشمندان مسلمان به علوم دقیقه و در واقع به همه رشته‌های علوم طبیعی علاقه‌مند بودند. ریاضیدانان عرب، علم جبر را اختراع کردند و حوالی سال ۱۰۰۰م اعداد و ارقام، شامل عددنویسی اسلامی را به اروپاییان آموختند. فلسفه اسلامی در اصل از افلاطون و ارسطو گرفته شد و با اندیشه‌های اسلامی آمیخته شد. تفکر اسلامی در زمینه‌های فلسفی، تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر سیستم فکری آکویناس گذاشت؛ به عبارت دیگر، سیستم فلسفی آکویناس، بدون در نظر گرفتن تأثیراتی که مطالعات دانشمندان مسلمان از فلسفه ارسطویی روی آکویناس گذاشتند، قابل بررسی نیست.

نتیجتاً، در حالی که شیوه تفکر اسکولاستیک اساساً بر اصول و عقاید ارزشی کلیسای کاتولیک تأکید می‌کند، لیکن به طور دقیق ترکیبی از همین اصول با فلسفه ارسطویی و تفکر اسلامی است؛ در همین رابطه، تعلیمات توماس آکویناس قدیس را می‌توان تلفیقی از

۱- به طور کلی، عقاید فلاسفه یونان قدیم، به طوری که توسط متفکران اسلامی به کار رفت، آن عقایدی بود که با تعالیم اسلامی تعارضی نداشت؛ برای مثال، در رفتار اقتصادی، هدف اساسی از نظر ارسطو سعادت نفسانی است. در اسلام هم همین برداشت در مورد رفتار اقتصادی وجود دارد و بنابراین این نقطه‌نظر با نظر اسلام قابل مقایسه است و با آن در تضاد نیست.

همهٔ مباحث اقتصادی را براساس انطباق هر یک با افکار ارسطو (مانند: قیمت عادلانه)^۱، معیارهای ارزشی آیین کاتولیک و اسلام مورد بحث قرار می‌دهد. وی در کتاب خود، تحت عنوان «سیستم خداشناسی»، مباحثی ارزشی در زمینهٔ مالکیت، ثروت، ربح، قیمت، سود و مزد ارائه کرده است که خلاصه‌ای از آن به شرح زیر است:

«مالکیت خصوصی مشروع است، ولی قطعی نیست. کسب مال و ثروت مذموم است. تولید و تجارت به خاطر سود جایز نیست. ربا مغایر با اخلاق و عدالت است و بنابراین مردود است. سود عادلانه نتیجهٔ قیمت عادلانه است. قیمت عادلانه قیمتی است که زندگی مناسب و متعادلی را برای تولیدکننده تأمین می‌کند و ستمی به مصرف‌کننده وارد نمی‌کند. مزد عادلانه مزدی است که با آن حداقل معاش کارگر تأمین می‌شود.»^۲

۷- زوال فنودالیسم و حرکت به سوی توسعه اقتصادی

نظام فنودالی که نشانگر بی‌حرکتی دوران قرون وسطایی بود، بر اثر یک سلسله رویدادهای تاریخی مختلف، رفته‌رفته رو به زوال رفت و تدریجاً شرایط لازم برای توسعهٔ اقتصادی و صنعتی کشورهای اروپای غربی به وجود آمد؛ در واقع، بی‌حرکتی قرون وسطی به علت نیروهای محرکی که خود طی قرن‌ها از این رویدادها ناشی گردید، به حرکت تبدیل شد و بتدریج سرعت تغییرات رو به شتاب گذاشت. حال به ترتیب اولویت به این رویدادها نگاه می‌کنیم:

جنگهای صلیبی: این جنگها که «جنگهای مقدس»^۳ نیز نامیده می‌شود، از اواخر قرن یازدهم شروع شد و در سه مرحله به طور ناپیوسته برای چهار قرن، تا زمانی که کریستف

1- Robert B. Ekelund, Jr. and Robert F. Hebert; **A History of Economic Theory and Method**; p. 26.

2 - Saint Thomas Aquinas: **The Summa Theologica**; p. 211-237.

3 - Holy Wars.

کلمب^۱ قاره آمریکا را در سال ۱۴۹۲م کشف نمود، ادامه یافت. این جنگها با ایجاد روابط منظمی میان شرق و غرب ابعاد دنیای اقتصادی را بسط داد و موجب تحقق اکتشافات بزرگ گردید. افقهای تازه‌ای را به روی مردم کشورهای اروپای غربی گشود و شرایط زندگی آنها را که برای قرون متمادی براساس سنت، عادت و حداقل معاش شکل گرفته بود، تغییر داد و بدینسان روش زندگی و خواسته‌های آنها را برای زندگی بهتر متحول ساخت.

نمایشگاه کالا، مسافرت بازرگانان و رشد شهرهای جدید: جنگهای صلیبی تنها کانال به طرف دنیای بیرونی نبود. بازرگانان، با برگزاری نمایشگاه کالا در اروپا، شروع به مسافرت در این قاره کردند و حتی شهرهای جدید در نقاط مختلف اروپا احداث شد و این شهرها به عنوان مراکز تولید و تجارت رشد پیدا کردند. برخی از مردم ماجراجو از مزارع فتودالی دل کنده، به طرف این شهرها رهسپار و یا با بازرگانان همسفر شدند و بعضی دیگر با گسترش تجارت بین شهرهای بندری در اروپا راهی اشتغال در کشتی‌های حمل و نقل گردیدند؛ بدین ترتیب، مردم اروپا هرچه بیشتر خود را از وابستگیهای فتودالی جدا ساختند.

تشکیل کشورهای جدید: با بسته شدن طومار قرون وسطی و با ظهور کشورهای جدید در اروپا، تشکیل دولتهای ملی قدرتمند بدانجا کشید که ملتها در باره وحدت و منافع ملی خود آگاهی پیدا کردند. این وضعیت در قدرت شاه به عنوان «برگزیده مردم» و رهبر سیاسی و اقتصادی ملت تجلی یافت و وی به طبقه سرمایه‌دار تکیه پیدا کرد و این طبقه، ضمن اینکه نسبت به او وفادار بود، اعتبار پولی هم در اختیارش قرار می‌داد. وامهایی که شاه دریافت می‌کرد، بازرگانی نقره و بورس‌بازی را به میزان زیادی افزایش می‌داد؛ از طرف دیگر، پادشاهان مطلقه با ایجاد دولت متحد و نیرومند، روی ویرانه‌های قدرت فتودالی، دامنه عملکرد نیروهای بازرگانی و مالی را گسترش دادند.

تراکم سرمایه‌های مالی که از قرن دوازدهم آغاز شد، ناشی از بازرگانی بزرگ بین‌المللی کالا و تجارت نقره بود. مهمترین منابع قدرتهای مالی، بانکهای ایتالیا، صرافان اروپایی، تجار آلمانی، یهودیان و کلیسا بودند. این منابع، از اعتباراتی که به دولتها و به

دسترسی اروپا به منابع طلا و نقره آمریکا: با کشف قاره آمریکا در قرن پانزدهم، اروپا قلمرو روابط تجاری خود را با آمریکا توسعه داد و با به کار گرفتن پول در روابط اقتصادی و کشف ذخایر طلا و نقره در آمریکا حجم تجارت بین کشورهای اروپایی با خارج افزایش یافت. بر اثر کشف و استفاده بی‌رویه از منابع طلا و نقره مکزیک و پرو و بهره‌برداری شدید از کانهای نقره و طلای آمریکا، یک «انقلاب پولی» رخ داد. طلا و نقره استخراج شده در آمریکا که در انتهای قرن پانزدهم به اروپا سرازیر شد، موجب بروز تورم در کشورهای اروپایی، به ویژه اسپانیا و فرانسه، گردید. در طول یک قرن، ذخیره این فلزات گرانبها به پنج برابر رسید و موجب شد که در فرانسه از سال ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ قیمت‌ها چهار برابر شود.

با قوی‌تر شدن دولتهای ملی، افزایش مسافرت‌ها، رشد شهرها و برگزاری نمایشگاههای کالا، بازارها توسعه یافت. با توسعه بازارها، روحیه کارآفرینی به علت ترقی درآمدهای متغیر تحریک گردید و این جریان کسب و کار را تشویق کرد. این فرصتها موجب شد که مردم بیشتری از علایق فئودالی خود جدا شوند و به سوی فعالیت در تجارت و مبادله کالا روی آورند.

نهیضت حصارکشی زمینهای عمومی: قرن شانزدهم، نقطه عطفی در تاریخ اروپا محسوب می‌شود. کشورهای اروپای غربی از آغاز قرن شانزدهم جهش بازرگانی و مالی برای تهیه زمینه پیشرفت صنعتی در قرن هیجدهم پیدا کردند. قرن شانزدهم، حد فاصل بین نظام روبه زوال فئودالی و نظام روبه اعتلای سرمایه‌داری را به طور نسبتاً مبهمی مشخص ساخت. افزایش جمعیت اروپا در این قرن با نهیضت حصارکشی که از قرن سیزدهم شروع شد، همزمان بود. این نهیضت گاهی به سرعت و گاهی به طور آهسته برای بیشتر از هفت قرن، تا قرن نوزدهم ادامه یافت.

به طور سنتی تا قرن سیزدهم، بیشتر زمینها در اروپا (به ویژه بریتانیا) غالباً برای استفاده عموم آزاد بود. این استفاده عمومی برای اکثر سروها وسیله مهمی برای ارتزاق معیشتی آنها بود. فتودالها با نیازی فزاینده برای پول نقد، زمینهایی را که برای چرا مورد استفاده عموم بود به روی دامها بستند و به دور این زمینها حصار کشیدند. با افزایش جمعیت، روی زمینهای بیشتری حصار کشیده شد و به صورت زمینهای شخصی درآمد و اجاره داده شد.

نهضت حصارکشی در اواخر قرن پانزدهم و شانزدهم به اوج خود رسید. در بعضی از مناطق اروپا، درصد قابل توجهی از اجاره کنندگان زمین برای تامین زندگی خود مجبور به مهاجرت از روستا به شهر شدند؛ بدین ترتیب، حصارکشی و افزایش جمعیت، باقیمانده پیوندهای فتودالی را از بین برد و افرادی را که قبلاً از زمینهای عمومی استفاده می کردند مجبور کرد برای پیدا کردن شغل به شهرها روی آورند و نتیجتاً یک جمعیت کارگری جدید و وسیع به وجود آمد، جمعیتی که دیگر صاحب زمین و ابزار تولید نبود، بلکه صاحب نیروی کاری بود که می فروخت.^۱ نتیجه این مهاجرتها، تأمین کارگر بیشتر برای صنایع سرمایه داری، داوطلبان بیشتر برای ارتش و نیروی دریایی، افراد بیشتر برای مستعمره کردن سرزمینهای نو و مصرف کنندگان و خریداران بالقوه بیشتر بود.^۲

اخلاق پروتستانی^۳: بر اساس فلسفه مسیحی آکویناس کسب مال و ثروت مذموم است و تولید به خاطر سود جایز نیست، قیمت عادلانه مورد تأکید است و بهره مردود شمرده می شود. در این شرایط نیروهای بازار نمی توانند عمل کنند و انتخابهای اقتصادی را هدایت نمایند؛ چرا که عملکرد این نیروها فقط در شرایطی کارایی دارد که بنگاههای تولیدی با تعقیب انگیزه سودجویی کار و تولید نمایند. هدف اساسی بنگاهها از تولید، کسب سود و نهایتاً اندوختن مال و ثروت است؛ بنابراین، فلسفه کلیسایی عدم کسب سود، یک ضد ارزش در مقابل بازار بود و به عنوان یک محدودیت اساسی در مقابل عملکرد بازار قرار داشت. نهضت رنسانس در اروپا (۱۴۵۳م تا اواخر قرن هفدهم) و ابعاد فرهنگی، فلسفی و

۱- آندره موروا؛ تاریخ انگلستان؛ ترجمه دکتر غلامعلی قاسمی؛ ص. ۲۳۹.

۲- ای.ک. هانت؛ تکامل نهادها و ایدئولوژی اقتصادی؛ ترجمه دکتر سهراب بهداد؛ ۱۳۵۸، ص. ۱۶.

اجتماعی آن که در کنار یک سلسله رویدادهای تاریخی دیگر که قبلاً ملاحظه شد به عنوان نیروهای محرک عمل نمودند، این محدودیت را از میان برداشتند و راه را برای پیشرفتهای علمی و اقتصادی هموار کردند.

تمدن «اومانیسم»^۱، دستاورد مهم فرهنگی رنسانس بود. اومانیسم یا «انسان‌گرایی» به عنوان یک تحول فکری مستقل از کلیسا، بازگشتی بود به انسان و ارزشهای انسانی و یا به این کلام سقراط که «خودت را بشناس»^۲. این تحول فرهنگی در دوران رنسانس با پیدایش مذهب پروتستان که یک نوع بازگشت به ارزشهای اصلی و اولیهٔ دینت مسیح خارج از سلطهٔ کلیسا بود، آغاز شد. در این راستا، رنسانس تحولات عظیمی را به وجود آورد که به فلسفهٔ «روشنگری»^۳ معروف است. این تحولات نه تنها با تغییر در فلسفه زندگی، جنبش پروتستان را به ارمغان آورد، بلکه با تغییر در روش شناخت و شیوه تفکر، منجر به پیشرفتهای تازه‌ای در زمینهٔ علوم گردید اعتقاد جهان‌بینی رنسانس به اینکه جهان دارای یک نظام طبیعی و منطقی و قابل شناختن است، انسان اروپایی را قانع ساخت که بشر با فکر و اندیشهٔ خود که از تجربه برمی‌خیزد، قادر به فهم و بررسی مسائل این نظام است و اینکه عقل و خرد - که هم نتیجهٔ این دانش تجربی است و هم منشأ آن - قادر به تسخیر دنیای مادی می‌باشد.

این نوع جهان‌بینی همهٔ اذهان و اندیشه‌ها را در دوران رنسانس تحت تاثیر خود قرار

1 - Humanism

۲- انسانی که خود را بشناسد، می‌تواند بفهمد که چه چیزهایی برای او زیانبخش است و باید از چه چیزهایی اجتناب کند، بر انجام چه کارهایی قادر است و چگونه خود می‌تواند بسیاری از نیازمندیهای خویش را برآورد. سقراط به این نتیجه می‌رسد که نیاز و ناتوانی از جهل ناشی می‌شود و هرچه بر معرفت انسان افزوده شود، نیازمندیش کاهش می‌آید؛ بدین ترتیب، او معرفت را اصل می‌داند و معتقد است که جهل عامل زشتکاری است و نه میل و اراده آزاد. انسانی که خود را نمی‌شناسد از نیک و بد خود آگاه نیست و بدون تعقل و تفکر کار می‌کند، لاجرم از کار خوب غافل می‌ماند و در کارهای بد غرق می‌شود. ن. ک. آصفی، آصفه؛ مبانی فلسفه، قزوین: مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی، ج ۱، ص ۲۰.

3- Enlightenment.

دارد و برحسب آن ابدا «فرانسیس بیکن»^۱ انگلیسی به طور ناقص، و سپس «رنه دکارت» فرانسوی به طور کامل، با دیدگاه فلسفی خود مبانی شیوه تفکر اسکولاستیک را متزلزل ساختند و تفکر انسانی را در مسیری قرار دادند که پیشرفتهای علمی و اقتصادی چشمگیر قرون هیجدهم و نوزدهم نتایج آن بود.

دکارت در گفتار فلسفی و با جمله معروف خود «می‌اندیشم، پس هستم» معتقد است که وجود آدمی و هرچه بر او مترتب است، اندیشه اوست^۲ و از اینجا بود که متفکران دوران رنسانس به جای اینکه اندیشه خود را فقط در قالبهای خاص قرار دهند، آن را در پهنه بیکران طبیعت رها کردند و آنچه را که مشاهده کردند و آزمودند و درستی آن را دریافتند، پذیرفتند و بقیه را کنار گذاشتند. همین شیوه تفکر بود که راه را برای تحقیقات علمی در همه زمینه‌ها، از جمله اقتصاد، باز نمود و به این علت است که مورخین عقاید اقتصادی شروع رنسانس را با آغاز تفکر اقتصادی همزمان می‌دانند.

جنبش پروتستان که در اوائل قرن شانزدهم آغاز گردید، تحول بزرگ اجتماعی رنسانس بود که بعضی اوقات به آن «رفورماسیون»^۳ یا نهضت «اصلاح دینی» یا «اصلاح» نیز می‌گویند. این جنبش که از سال ۱۵۱۷ تا سال ۱۵۶۵ م به طول انجامید، ابتدا به رهبری مارتین لوتر^۴ در آلمان به سال ۱۵۱۷ م شروع شد و منجر به ایجاد مکتب لوتر یا «لوتریسم»^۵ که شاخه اصلی پروتستانیسیم است، گردید و سپس با تلاشهای جان کالوین به سال ۱۵۳۶ م در فرانسه و سوئیس ادامه یافت و از طریق مکتب کالوین یا «کالوینیسیم»^۶ منجر به ایجاد آیین پروتستان یا پروتستانیسیم و بسته شدن طومار قرون وسطی گردید که پایان آن را

1- Francis Bacon

2- Renedescartes; Meditations on first Philosophy; P.26-27

3- Reformation.

4- Martin Luther.

5- Lutherism.

6- Calvinism.

مورخین مقارن با سقوط قسطنطنیه (پایتخت امپراطوری روم شرقی) به دست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳م دانسته‌اند.

رفورماسیون پروتستانی که در واقع همان نظریات مکتب کالوین یا کالوینیسم است؛ ضمن انتقاد از عقاید مسیحیت کاتولیک، به موقع برای توجیه نیروهای بازار فرا رسید. فلسفه اقتصادی جدیدی که کالوین به سال ۱۵۳۶م در ژنو تبلیغ می‌کرد، طی قرون شانزدهم و هفدهم موجب ظهور صاحبان سرمایه و رقابت فردی در فعالیتهای اقتصادی گردید. این فلسفه بر دکترین «رسالت کار» و «اخلاق پروتستانی» تأکید می‌کند.

دکترین رسالت کار از نظر علمای مذهبی فرقه پروتستان، مانند مارتین لوتر، در واقع انگیزه‌ای است که خداوند در بنده‌اش برای کار آفریده است. براساس این دکترین، آنچه از نظر خداوند اهمیت دارد استدلالهای کلیسا مبنی بر اشاعه فلسفه رهبانیت^۱ و ترک دنیا و یا خودداری از فعالیتهای اقتصادی نیست، بلکه حمایت و حراست از انسان و نفس انسانی است که باید خود را در تلاش انسانی و کاری نشان بدهد.

کالوین معتقد است که در اخلاق پروتستانی و بنابراین در هر فرد پروتستان، یک «رسالت کاری» وجود دارد که براساس آن، فرد وجدان کاری خود را در تمام مراحل کاری اثبات می‌کند. به نظر او بشر ذاتاً خوب است؛ چون به وسیله خداوند آفریده شده و نتیجتاً جزئی از خداست. اگر بشر نفع طلب است، این خواست خداست؛ در نتیجه، سودجویی و کسب مال و ثروت عیب نیست و در این جریان پرداخت بهره، اگر به زور از فقرا دریافت نشود و طبق شرایط خاص و در صورت رعایت اعتدال دریافت گردد، جایز است؛ زیرا اگر تولیدکننده بخشی از سود خود را به فردی بدهد که از او وام گرفته است، هیچ منافاتی با اصول ارزشی سرمایه‌داری ندارد. این اصول عبارتند از: انضباط شخصی، کوشش و فعالیت، کم‌خرجی و صرفه‌جویی، اعتدال و میانه‌روی، متانت و هوشیاری. این خصایص هنگامی که با انگیزه سودجویی ترکیب شود به تراکم سرمایه منجر می‌گردد؛ بدین ترتیب، زیربنای تفکر جامعه در مورد کسب درآمد و ثروت دستخوش تغییر گشت و امکان عملکرد نیروهای بازار بتدریج فراهم گردید.

۸- تأثیر جمعی نیروهای محرک

نیروهای محرکی که در باره آنها بحث کرده‌ایم، در طی بیش از پنج قرن ساختار سخت جامعه فئودالی را برای گذار از جهان کهن به جهان جدید متلاشی کرد و با گذشت زمان، شتاب این نیروها برای تغییر و تحول بیشتر شد. زمانی که کالوین و پیروان او فلسفه جدید خود را در اروپا اشاعه می‌دادند، کاشفان اسپانیایی، در مکزیک و آمریکای مرکزی و جنوبی به سر می‌بردند و در حالی که ساکنین محلی را از ذخایر طلا و نقره تهی می‌ساختند، این ذخایر را به اروپا انتقال می‌دادند. این تغییرات از قبل صدمات جبران ناپذیری به نظام اجتماعی اروپا وارد کرده بود. شهرهای زیادی به عنوان مراکز زندگی اقتصادی، با پول و تجارت، و هر کدام با مجموعه رسوم و قوانین خود پا به عرصه گذاشتند. روش زندگی در شهرهای نوظهور به طور اساسی با روشهای سنتی جامعه فئودالی متفاوت بود. ساکنین شهرها دیگر نمی‌توانستند کشاورزی کنند بلکه برای امرار معاش بایستی به تولید و تجارت تکیه می‌کردند؛ بنابراین، با توسعه تجارت، شهرها آماده شدند تا نقش فزاینده‌ای در زندگی اقتصادی جامعه ایفا کنند.

در قرن شانزدهم، سرعت تغییرات در جهان غرب تا اندازه‌ای بالا رفت، اما در آسیا روشهای سنتی زندگی ادامه یافت و در هند، چین و یا ژاپن هیچ اثری از پیشرفت اقتصادی مشاهده نمی‌گردید. در ابتدا پیشرفت اقتصادی غرب آهسته بود؛ حتی بعد از اینکه قاره آمریکا کشف شد، هنوز سه قرن زود بود تا نیروهای بازار، یعنی عرضه و تقاضا و قیمتها، حقیقتاً بتوانند عوامل سخت و محدوده‌کننده «سنت‌گرایی»^۱ را کنار بگذارند و مدعی کنترل روی اکثر انتخابهای اقتصادی باشند؛ اما این سیصد سال باید سپری می‌شد تا جهان برای انقلاب صنعتی آماده می‌گردید. در فاصله این سه قرن، بین کشف قاره آمریکا و شروع انقلاب صنعتی، جهان خود را ناآگاهانه برای ظهور این انقلاب آماده می‌کرد. اهمیت پول در مبادلات اقتصادی هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد. دولتهای ملی در حال رشد سعی می‌کردند تا قدرت ملی خود را افزایش دهند. آنها کنترل سختی بر فعالیت اقتصادی

و تجارت اعمال می‌کردند. سیاستها و فلسفه اقتصادی که در دوران انتقالی حاکم بود، به مبانی فکری «مکتب سوداگری» یا «مرکانتیلیسم»^۱ مربوط می‌شود.

۹- مکتب سوداگری

جهان‌بینی و شیوه تفکر مکتب سوداگری: در دوران حاکمیت نظام سوداگری که از اوایل قرن پانزدهم تا اوائل قرن هیجدهم در اروپا به طول انجامید، رفتار اقتصادی از قلمرو مدیریت خانه و فعالیت‌های غیرتجاری خارج شد و به شکل فعالیت‌های تجاری ظاهر گردید. ضمناً در این دوران، اگر چه اقتصاد از مذهب جدا شده بود، لیکن با سیاست آمیخته شد؛ زیرا نظام سوداگری به دولتهای ملی نویناد کشورهای اروپای غربی توصیه می‌کرد تا از اقتصاد به عنوان فن سیاست‌های تجاری و دولتی برای افزایش قدرت اقتصادی و بالطبع قدرت سیاسی استفاده کنند.

سوداگران بیش از آنکه اهل نظریه‌پردازی باشند، مردان عمل بودند و روش استدلال آنها استقرایی بود و نه قیاسی. اگر چه آنها در مورد بسیاری از مسائل مهم اقتصادی دیدگاه‌های مشترک نداشتند و معتقد بودند که هر موقعیت خاص، یک سیاست تجاری و دولتی خاصی می‌طلبد، لیکن در مورد ارتباط نزدیک بین «منافع اقتصادی» و «منافع ملی» توافق داشتند و از سیاست‌های اقتصادی طرفداری می‌کردند که هدف آن افزایش «ثروت ملی» بود؛ بنابراین، با توجه به این سیاستها، دولت وظیفه داشت که با در نظر گرفتن منافع ملی و با نظارت بر بهره‌برداری از مالکیت خصوصی در اقتصاد، اقدام به طرح و اجرای سیاست‌هایی کند که «ثروت ملی» کشور را افزایش دهد. در مجموع، جهان‌بینی سوداگری از «نظام سرمایه‌داری تجاری»^۲ حمایت می‌کند که در آن مالکیت خصوصی آزاد و محترم است ولی بهره‌برداری از آن جنبه عمومی پیدا می‌کند و تحت نظارت قانونی دولت قرار می‌گیرد و هدف سیاست‌های اقتصادی دولت در چنین نظامی افزایش ثروت و قدرت اقتصادی برای ایجاد قدرت سیاسی به منظور تشکیل و توسعه مستعمرات می‌باشد.

1- Mercantilism

2- Commercial Capitalism

مبانی نظری مکتب سوداگری: سوداگران، طلا و نقره را بهترین شکل ثروت اقتصادی می‌دانستند و از این لحاظ، سیاست اقتصادی مورد حمایت آنها جمع‌آوری و ذخیره این دو فلز گرانبها در کشور به منظور افزایش ثروت ملی بود. برای نیل به این هدف، سوداگران دو موضع فکری مختلف داشتند: اول گروه سوداگران محافظه‌کار یا «شمش‌طلبان»^۱ که معتقد بودند این دو فلز گرانبها به هیچ وجه نباید صادر گردد و از این رو باید مقررات سخت دولتی جهت جلوگیری از خروج این فلزات قیمتی از کشور وضع گردد و در همان حالت دولت برای ورود این فلزات به کشور باید تسهیلاتی قائل شود؛ ضمناً دولت باید «سیاست موازنه مثبت بازرگانی خارجی»^۲ مبنی بر فزونی صادرات به واردات را از طریق تولید کالاهای صادراتی در مبادله با طلا و محدود کردن مصرف داخلی این کالاها و کالاهای وارداتی هردو تشویق کند.

دوم گروه سوداگران لیبرال، نظیر توماس مان^۳ و جیمز استوارت^۴ اعتقاد داشتند که صدور فلزات گرانبها کشور را زودتر به هدف «تراز بازرگانی مثبت» می‌رساند. آنها این طور استدلال می‌کردند که صدور شمش طلا به تولید کالاهایی منجر می‌گردد که به هنگام صدور مجدد با قیمت‌های بالاتر، طلایی بیشتر از آنچه در مرحله اول صادر شده بود به کشور وارد می‌کند.

سوداگری در عمل و ارزشیابی آن: برای تقریباً سه قرن - بعد از کشف قاره آمریکا تا زمان انقلاب آمریکا^۵ - نظام سوداگری نظام اقتصادی حاکم در اروپا بود. در اسپانیا سیاست‌های سوداگرانه فلزی براساس موضع شمش‌طلبان مورد استفاده قرار گرفت؛ لیکن به علت انباشتگی زیاده از حد این دو فلز در این کشور، این سیاستها مؤثر واقع نشد و

1- Bullionist.

2- Favorable Balance of Trade Policy.

3- Thomas Mun.

4- James Steuart.

۵- انقلاب آمریکا (۱۷۷۵ تا ۱۷۸۳ م) که استقلال ایالات متحده را برقرار ساخت، تا اندازه زیادی معلوم نفرت مستعمرات از سیاست‌های سوداگرانه حکومت محلی بود.

به جای افزایش تولید منجر به بورس‌بازی در بازار ارز، افزایش نرخ ارز، تورم شدید و سرانجام تنزل رسمی ارزش پول ملی از جانب دولت و متعاقباً رکود اقتصادی و بیکاری گردید. در فرانسه، دولت برای به دست آوردن طلا و نقره اقدام به توسعه کشاورزی و صنعت نمود و بالاخص برای صنعت نقش مهمی قایل شد و سعی نمود تا در قالب نظام سوداگری صنعتی، هدفهای خود را براساس سیاستهای کلبر^۱ برای رسیدن به خود کفایی اقتصادی و تشویق صادرات کالاهای صنعتی دنبال کند که تا اندازه‌ای موفق بود. در هلند و انگلستان سیاستهای سوداگرانه تجاری براساس موضع فکری سوداگران لیبرال پیاده شد و دولت‌های این دو کشور کوشیدند تا از طریق تجارت خارجی به هدف «تراز بازرگانی مثبت» برسند که بسیار موفق بود.^۲

سوداگران با این فرض که در هر اقتصاد وضعیت اشتغال ناقص وجود دارد، به جمع‌آوری فلزات گرانبها، یعنی طلا و نقره، برای تشویق و تسریع توسعه اقتصادی و انباشت «ثروت ملی» اهمیت زیادی می‌دادند و به این علت، طرفدار یک دولت نیرومند مرکزی بودند تا با کنترل بخش تجارت خارجی کشور و با دادن امتیازات انحصاری به بنگاههایی که در این بخش فعالیت می‌کنند، شرایط لازم را برای اهداف فوق فراهم آورد. آنها عقیده داشتند که هر کشور به هر ترتیبی که هست باید به دنبال سیاست موازنه مثبت بازرگانی خارجی برود؛ لیکن عملکرد این سیاست در قالب تجارت بین‌المللی محدود که سوداگران از آن حمایت می‌کردند، یک عملکرد کاملاً یک طرفه است؛ زیرا هرگاه یک کشور از طریق مبادله بازرگانی با کشور دیگر و اعمال سیاست فوق، طلا به دست آورد، کشور دوم

۱- جان باتیست کلبر (Jean Baptiste Colbert) وزیر دارایی لوئی چهاردهم بود که برای تشویق فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی و کسب طلا و نقره دو ابزار سیاست اقتصادی را به شرح زیر پیشنهاد کرد و دولت از آنها استفاده نمود:

الف - سیاست حرفه‌ای: ایجاد کارگاههای حرفه‌ای و صنعتی برای سازمان دادن تولید و آشنا ساختن کارگران با روشهای فنی تولید.

ب - سیاست حمایتی: سیاست حمایت از صنایع و کشاورزی از طریق تشویق ورود کالاهای واسطه‌ای و مواد اولیه از خارج و جلوگیری از ورود کالاهای ساخته شده خارجی.

۲- تفصیلی؛ فریدون؛ تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر؛ صص. ۵۷-۶۰.

باید طلا از دست بدهد و از این رو تمام کشورها به طور همزمان نمی‌توانند از مزایای تراز بازرگانی مثبت برخوردار شوند.

بنابراین، در طول سه قرن حیات نظام سوداگری شامل اکتشافات، تشکیل مستعمرات، شهرنشینی، استفاده فزاینده از پول و ظهور قیمت‌ها به عنوان انگیزه اقتصادی تلاش سوداگران برای تأمین موازنه مثبت در تجارت خارجی با مشکلات زیادی روبه‌رو شد که نهایتاً کار کشورها بعضاً به جنگ می‌کشید و یا اینکه آنها فعالیتهای یکدیگر را خنثی می‌کردند. مسئله دیگر این بود که به علت کنترل سخت دولت در جلوگیری از واردات کالاهای صنعتی و خروج فلزات گرانبها بازار سیاه ارز رونق فراوان گرفت که در مواردی از جمله اسپانیای قرن پانزدهم و شانزدهم منجر به افزایش نرخ ارز، تورم شدید و نهایتاً تنزل رسمی ارزش پول ملی گردید. مجموعه این مشکلات راه را به آرامی برای پیدایش انقلاب صنعتی آماده کرد. با ظهور انقلاب صنعتی مکتب سوداگری به انتهای تلاش تاریخی خود رسید.

۱۰- انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی، روشهای سنتی یا دستی تولید را از بین برد و روشهای ماشینی تولید را جایگزین آنها نمود. اختراعات در زمینه ریسندگی و بافندگی، در زمینه وسایل تولید، استعمال روغن در استخراج و ذوب فلزات، و بالاخره اختراع ماشین بخار و استفاده از آن در ایجاد انرژی، صنایع را از قدرت تولید بی‌نظیری بهره‌مند ساخت. کارفرمایان صنعتی جای سرمایه‌داران سوداگر را گرفتند و شیوه‌های انحصاری تولید و مقررات سخت و محدودکننده بازرگانی سوداگران جای خود را بتدریج به اندیشه‌ها و نظریه‌هایی دادند که از اصول رقابت و آزادی اقتصادی در کسب و کار داخلی و تجارت خارجی حمایت می‌کرد. توسعه بانکداری در اروپا از یک طرف، و پیشرفت تکنولوژی و ابداعات اقتصادی از طرف دیگر، موجب شد که در وهله اول، طلا و نقره به عنوان منابع ثروت اقتصادی جای خود را به زمین و کالاهای کشاورزی و صنعتی دهد و در وهله دوم، همه کشورهای، علیرغم اعتقاد سوداگران، بتوانند به طور همزمان و با استفاده از نیروهای بازار، بهره‌برداری از منابع طبیعی و عوامل تولید، سرمایه‌گذاری بیشتر و بالا بردن بهره‌وری نیروی انسانی، ثروتمند شوند.

نشانه‌های اولیه انقلاب صنعتی در انگلستان، هنگامی که جیمز وات^۱ انگلیسی در سال ۱۷۶۹م موفق به اختراع ماشین بخار صنعتی شد، در صنعت نساجی ظاهر گردید و از آن به سایر کشورهای غربی و صنایع دیگر گسترش یافت. حوالی ۱۸۰۰م انگلستان رهبر گسترش صنعت ماشینی جهان شد. در همین زمان در این کشور تولید سرانه صنعت نساجی به میزان قابل توجهی افزایش یافته بود؛ در حالی که پارچه بیشتری تولید می‌گردید، تقاضا برای پنبه و پشم به سرعت بالا می‌رفت. تقاضا و قیمت‌های بالا موجب رشد تولید پنبه گردید و پرورش گوسفند را سودآور نمود. در آمریکا صاحبان کشت پنبه برده‌های بیشتری را به کار گرفتند و زمینهای بیشتری را برای کشت پنبه آماده کردند و ثروتمندتر شدند. در انگلستان اربابان فئودال به حصارکشی زمین‌هایشان سرعت بخشیدند، کشاورزان را بیرون راندند و زمینها را به چراگاه برای گوسفندان تبدیل کردند و از این بابت ثروت زیادی به دست آوردند. کشاورزان به شهرها روی آوردند که در آنها اشتغال در کارخانجات نساجی آماده بود. بدینسان، نیروی انسانی، زمین و سرمایه به طور هماهنگ به تقاضا واکنش نشان می‌داد و در این جریان نیروی خودکار بازار حقیقتاً شروع به هدایت و کنترل منابع کمیاب جامعه می‌نمود.

۱۱- آغاز عملکرد نیروهای بازار برای هدایت تولید

با سقوط استفاده سنتی از منابع (زمین، نیروی کار و سرمایه) صاحبان این عوامل تولید شروع به فروش عوامل خود به بالاترین پیشنهادکننده کردند؛ به طور مثال، قبل از حصارکشی، زمین تنها مورد استفاده عمومی قرار می‌گرفت، لیکن بعد از حصارکشی، زمین به مالکیت خصوصی درآمد؛ از این رو، صاحبان زمینهای خصوصی مایل بودند تا از آنها به بهترین روش ممکن استفاده کنند تا بتوانند به بیشترین بازدهی که می‌توانستند به دست آورند، برسند؛ بدین ترتیب، وقتی که زمین به صورت تملک خصوصی محصور درآمد، به یک عامل تولید واکنش دهنده، آماده برای انجام پیشنهاد نیروهای بازار - پیشنهاد مربوط به تقاضا و قیمت‌ها - تبدیل شد.

در جامعه سنتی، موقعیت نیروی کار روشن است. از آنجا که نوع شغل فرد و محل کار او به وسیله سنت تعیین می‌گردد، وی در وضعیتی نیست که بتواند نیروی کار خود را در واکنش به تقاضای بازار بفروشد؛ لیکن بعد از آنکه فرد از زمین بیرون رانده می‌شود و هیچ‌گونه امکانات مالی و غذایی ندارد، نیروی انسانی او به طور ناگهانی نسبت به نیروهای بازاری تقاضا و قیمت واکنش نشان می‌دهد. وی در هر کجا که بتواند دستمزد یا حقوقی برای نیروی کارش به دست آورد، به دنبال شغل می‌رود؛ بدین صورت، نیروهای بازاری برای هدایت نیروی کار وارد عمل می‌شوند. هر چند این انتقال برای فرد مورد نظر ما خوشایند نیست، لیکن برای بهره‌وری نظام اقتصادی و رشد حاصل مطلوب است.

با ظهور انقلاب صنعتی و تداوم آن، ملاحظه می‌کنیم که نیروهای بازار، جایگزین دخالت و تصمیم‌گیری دولت می‌شوند و به طور خودکار وظایف خود را انجام می‌دهند. فرایند طبیعی بازار، عوامل تولید را به طرف استفاده‌های مختلف حرکت داده و موجب می‌شود که هریک از آنها به تقاضای بازاری جامعه واکنش نشان دهند و بدین ترتیب، تولید به روشی که هرگز قبلاً در تاریخ جهان مشاهده نگردید، افزایش یابد.

۱۲- نیروهای بازار و رشد اقتصادی

فرایند سریع رشد اقتصادی که از اواخر دهه ۱۷۰۰م شروع شد و در سراسر دهه ۱۸۰۰م و در طول قرن بیستم ادامه یافت، پایه‌های صنعتی کشورهای پیشرفته امروزی را در غرب ایجاد نمود. به خاطر این فرایند سریع رشد اقتصادی است که مردم کشورهای پیشرفته صنعتی از چنین قدرت انتخاب اقتصادی، اوقات فراغت، شرایط آسان زندگی و محصولات و خدمات متنوع شامل خانه‌های لوکس و گرم، اتومبیل‌های زیبا و سریع‌السیر، مراقبت‌های پزشکی چشمگیر و غیره بهره‌مند هستند؛ لیکن در مقابل این مزیت‌ها و امکانات، انقلاب صنعتی و عملکرد نیروهای بازار در عمل و در طول دهه ۱۸۰۰م هزینه‌های اجتماعی نامطلوبی را نیز به بار آورد که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱۳- هزینه‌های اجتماعی انقلاب صنعتی

در اواسط دهه ۱۸۰۰م نه فقط انگلستان، بلکه تمامی اروپا و ایالات متحده سریعاً در حال صنعتی شدن بودند.^۱ در دهه ۱۸۰۰م بندهای سنت‌های اجتماعی که برای قرن‌ها در غرب حاکم بود، پاره شد و دوران جدیدی در تاریخ اقتصادی غرب شروع گردید که نشانگر روش نوین زندگی - روشی همراه با تغییرات اجتماعی سریع و مداوم - بود. همزمان در ایالات متحده، طی چند دهه کوتاه، «غرب در واقع فتح گردید» و باز هم طی این دوران در اروپا «فریدریش انگلس» (از صاحبان صنایع نساجی در منچستر انگلیس) با «کارل مارکس» که در آن زمان در لندن در تبعید و فقر زندگی می‌کرد، آشنا شد و به او کمک‌های مالی فراوان نمود. آن آشنایی به مرور زمان تبدیل به یک دوستی پایدار و همکاری تحقیقاتی گسترده گردید؛ به طور مثال، آنها کتاب «مانیفست کمونیست»^۲ را در سال ۱۸۴۸م منتشر کردند و در آن با مشاهده مشکلات اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری در عمل سقوط این نظام را پیش‌بینی نمودند.

در طی دهه ۱۸۰۰م جوامع در حال صنعتی شدن سعی می‌کردند تا خودشان را از نقطه نظر فیزیکی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی بازسازی کنند. رشد جمعیت در این جوامع محسوس بود. جمعیت در حال رشد به طرف مراکز صنعتی - مراکزی که ذخایر زغال سنگ و آهن داشتند و در امتداد قطار راه آهن به سوی بنادر دریایی و مراکز حمل و نقل و تجارت - و به سوی ایالات متحده و کانادا حرکت کردند. بعضی از مردم فقیر خیلی ثروتمند شدند، لیکن اکثر آنها، در حالی که کوچ می‌کردند و سخت مشغول کار بودند، فقیر باقی ماندند.

این طبقه کارگری محروم (که بعدها پرولتاریا^۳ نام گرفت) در شرایط سخت و رقت‌باری زندگی می‌کردند. آنها می‌بایستی در کارخانه‌هایی که حداکثر ماشین‌ها را در

1 - Rostow; Walt W. *How It All Began: Origins of the Modern Economy*; p. 190-196.

2 - Marx Karl & Friedrich Engels; *The Communist Manifesto*.

3 - Proletariat.

آنها جای داده بودند، کار می کردند. بعضی از ماشین‌ها خطرناک بودند؛ زیرا حفاظ لازم نداشتند. کار طاقت‌فرسا بود؛ نه به این دلیل که سخت بود، بلکه به این علت که یکنواخت، اجباری و ساعات آن زیاد بود. در مجموع، کارگران امنیت شغلی نداشتند. زمانی که تقاضا برای محصول پایین بود، سرمایه‌داران بدون کمترین توجه به رفاه حال کارگران، آنها را اخراج می کردند. دستمزد پایین بود و کارگران می‌بایستی قیمت‌های بالایی را برای خرید مواد غذایی پرداخت می کردند؛^۱ اما سرمایه‌داران و مالکان زمین، زندگی مرفهی داشتند و از سود و بهره مالکانه زیاد بهره‌مند بودند.

زندگی خانوادگی برای طبقه کارگر، به علت فشارهای اقتصادی، رفته‌رفته از حالت طبیعی خارج شد و زندگی سالم و شرافتمندانه بیش از پیش دشوار گردید و فساد اخلاقی رواج یافت. کودکان ناچار بودند در خردسالی ساعتهای طولانی کار کنند. همچنین زنان و از جمله مادران مجبور بودند ساعتهای زیاد در کارخانه‌ها کار کنند. وضع تغذیه عمومی مطلوب نبود و بیماریهای ناشی از تغذیه نامناسب شایع بود؛ به طور کلی، انقلاب صنعتی در مراحل نخستین خود مسائل اقتصادی و اجتماعی جدی برای کارگران به وجود آورد و از این بابت جوامع در حال صنعتی شدن با هزینه‌های اجتماعی زیادی روبه‌رو شدند؛ در نتیجه، جامعه سرمایه‌دار با اشرافیت آشکار خود که سرمایه‌داران از آن بهره‌مند بودند، به تعهدات خود در قبال طبقه کارگر عمل نکرد.

۱۴- مکتب کلاسیک، اندیشه‌های نوین اقتصادی و قانونگذاری

حال می‌توانیم به عقب برگردیم و مشاهده کنیم که چگونه نیروهای بازار وارد عمل شدند و هرچه بیشتر تاثیر خود را در انتخابهای اقتصادی جامعه نشان دادند، از یک طرف عرضه نیروی انسانی زیاد به علت رشد سریع جمعیت در سده‌های ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰م نرخهای

۱- در انگلستان، قیمت مواد غذایی به علت عملکرد «قوانین غلات» که از آن زمان سوداگران باقی مانده بود و تعرفه‌های گمرکی سنگینی را برای ورود کالاهایی مانند غله، آرد و نان در نظر می‌گرفت، خیلی بالا بود.

دستمزد را پایین نگه داشت و از طرف دیگر، محصولات زیادی به بازارها عرضه کرد و میزان سود را بالا برد. سود زیاد مجدداً سرمایه‌گذاری گردید که خود منبع اساسی رشد اقتصادی بود؛ اما از طرفی، جمعیت در حال رشد فاجعه انسانی فقر را دوچندان کرد.

چگونه فرایند بازاری (نیروهای آزاد عرضه و تقاضا) می‌توانست عمل کند و به طور خودکار اقتصاد را هدایت نماید؟ «آدام اسمیت» - اقتصاددان اسکاتلندی الاصل انگلیسی (۱۷۲۳ تا ۱۷۹۰م)، بنیانگذار علم اقتصاد و مؤسس مکتب کلاسیک - در کتاب خود تحت عنوان «پژوهشی در مورد ماهیت و علل ثروت ملل»، که در سال ۱۷۷۶م منتشر شد، اندیشه‌هایش را در مورد آزادی اقتصادی و سیاسی که بعدها به «لیبرالیسم» معروف گردید، بیان نمود.

اسمیت، در قالب تز اقتصادی لیبرالیسم، معتقد است که اقتصاد باید آزاد باشد تا بتواند رفاه عمومی را تامین کند. «آزادی کسب و کار» و «عدم مداخله دولت» از شرایط اولیه اسمیت برای عملکرد یک اقتصاد آزاد و رقابتی است. در این شرایط، با محترم شمردن مالکیت خصوصی و اصالت فرد، محرک اصلی فعالیت اقتصادی در فرد، منافع شخصی اوست. براساس این انگیزه، هر فرد در جامعه سعی می‌کند تا منافع شخصی خود را به حداکثر برساند و بدین منظور سرمایه خود را به بهترین وجه به کار می‌برد، بدون آنکه متوجه باشد این عمل او برای جامعه نیز مفید است.

بنابراین، در یک اقتصاد آزاد، تامین منافع شخصی از طریق یک «دست نامرئی»^۱ منجر به تامین منافع اجتماعی می‌شود و در نتیجه رفاه اقتصادی برای جامعه تامین می‌گردد.^۲ مفهوم دست نامرئی، عملکرد آزاد نیروهای عرضه و تقاضا در بازارهای رقابتی است؛ بدین ترتیب، اسمیت معتقد است هدف طبیعی فعالیت‌های اقتصادی در هر جامعه، افزایش ثروت ملی است و عقیده دارد که گردش طبیعی و آزاد اقتصاد در «سیستم آزادی طبیعی» که همان نظام سرمایه‌داری آزاد است، از طریق دست نامرئی طوری عمل می‌کند که همواره منافع عمومی جامعه حاصل و رفاه عمومی ایجاد می‌گردد.

1- Invisible Hand.

2 - Smith Adam; **Wealth of Nations**; book IV, Chapter II, p 423.

برای درک این نگرش اقتصادی تازه در مورد آزادی کسب و کار و عدم مداخله دولت که اهمیت زیادی دارد، لازم است مجدداً به نوع تفکر سوداگری که در قرن هیجدهم بر وظایف دولت حاکم بود، نگاه کنیم. از قرن شانزدهم رسم بر این بود که دولت امور بازرگانی و صنعت را تنظیم کند؛ از این رو، حکومت‌های کشورهای اروپایی تنها بر اساس سیاست سوداگرانه می‌توانستند دست به داد و ستد با مستعمرات خود بزنند. زندگی اقتصادی مستعمره‌ها یا کشورهای زیر سلطه طوری تنظیم می‌شد که کشور مادر یا سلطه‌گر بتواند از آنها بهره‌کشی نماید و حداکثر منافع اقتصادی خود را تأمین کند. «همین طرز تفکر بر انگلستان نیز حاکم بود. مستعمره‌های این کشور، به ویژه آنهایی که در آمریکای شمالی واقع بودند و بعدها هسته تشکیل ایالات متحده شدند، مجبور بودند مواد اولیه خود را در کشتی‌های انگلیسی مستقیماً به انگلستان بفرستند. این کار برای رفاه حال بازرگانان انگلیسی بود؛ زیرا پیش از آنکه این مواد به بازار قاره اروپا برسد، سودی نصیب آنها می‌نمود و ضمناً از فعالیت کارخانه‌داران مستقل در مستعمره‌ها جلوگیری می‌کرد.»^۱

حال با وقوع انقلاب صنعتی و توسعه افکار اسمیت در آزادی تجارت بین‌الملل، سرمایه‌داران انگلیسی به قدری به فروش کالاهای خود در سراسر جهان و حتی بهتر از رقبایشان اطمینان داشتند که از هرگونه محدودیت گمرکی برای صادرات و واردات بیزار بودند؛ به علاوه، برای به دست آوردن مواد خام آن دسته از صنایعی که انقلاب صنعتی عملاً انحصارش را نصیب آنها کرده بود، به داد و ستد آزاد با مستعمره‌های اسپانیایی و سایر مستعمرات علاقه نشان دادند؛ از این رو، توسعه ماشینیسیم و «پیدایش صنعت ماشینی در فعالیتهای اقتصادی و سیاسی به یک نسبت انقلابی بود».^۲ آدام اسمیت با نوشتن کتاب «ثروت ملل» و تحلیل نظریه کلی «آزادی کسب و کار» و «عدم مداخله دولت»، مکتب سوداگری را به انتهای تلاش تاریخی خود رسانید و از طرف دیگر، «انقلاب آمریکا» ضربه دیگری به نظریه‌های قدیمی سوداگری زد.

۱- لوکاس، هنری؛ تاریخ تمدن؛ ج ۲، صص. ۱۹۶ - ۱۹۵.

۲- همان، ص. ۱۹۶.

البته ناگفته نماند که راه اسمیت در قالب سیاستهای آزادی کسب و کار و عدم مداخله دولت در نخستین مراحل انقلاب صنعتی به دلیل تغییر در ساختار بازارهای رقابتی و پیدایش انحصارات نه تنها به کمال نرسید، بلکه به خطا رفت و از این بابت می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری با مشکلاتی روبه‌رو شد. از سوی دیگر، بهره‌کشی کارگران و به کار گماردن خردسالان، مخالفت مردمی را برانگیخت و از این لحاظ در سال ۱۸۰۲م برای مقررات کارخانه، قانونگذاری در انگلستان آغاز شد.

۱۵- خلاصه، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله، طرح کلی گسترش آهسته‌اندیشه‌های اقتصادی را از عهد باستان تا عصر انقلاب صنعتی روشن کرده و هدف اساسی آن به طور کلی تجزیه و تحلیل اندیشه‌های انسانی در مورد شناخت جامعه اقتصادی و مسائل آن و بالاخص تفهیم شیوه تفکر اقتصادی براساس جهان‌بینی مکاتب مختلف در دوران مذکور می‌باشد.

یونان و روم باستان: در یونان و روم قدیم، اصلی‌ترین و نخستین خواسته‌های فیلسوفانی مانند افلاطون و ارسطو این بود که هر مسئله اقتصادی را چگونه از لحاظ ارتباط با زندگی واقعی اجتماعی مورد توجه و تأمل قرار دهند و چگونه آن را در قالب شیوه تفکر فلسفی و ارزشی خود ارزیابی نمایند. در این دوران، افلاطون و ارسطو مسائل اقتصادی را از دیدگاه‌های اخلاقی مطرح می‌کردند و هریک را با بینش اخلاقی و ارزشی خود ارزیابی می‌نمودند. افلاطون اولین متفکر یونانی است که تئوری و عمل را از یکدیگر جدا کرد؛ ولی با وجود این، مدافع روش «انتزاعی قیاس» بود و از این روش حمایت می‌کرد. به نظر وی، نظام دموکراسی برده‌داری آتن، چون در عمل امتحان خوبی نداده بود، باید از بیخ و بن کنده می‌شد و به جای آن مدینه فاضله که جامعه آرمانی افلاطون بود، جایگزین می‌گردید. در مقابل، علاقه و توجه ارسطو در ابتدا به مشاهده دقیق واقعیات در نظام اقتصادی و سیاسی آتن معطوف گردید و سپس تدابیر لازم را برای حل و فصل مسائل اقتصادی و اجتماعی موجود در این نظام در نظر گرفت؛ از این رو، ارسطو استقرایی فکر می‌کرد و معتقد بود که با این روش می‌توان به طور واقع‌بینانه‌ای مسائل مختلف جامعه

آتن را ریشه‌یابی کرد و سپس برای درمان آنها چاره‌اندیشی نمود. از اندیشه‌ها و مبانی علم اقتصاد نمی‌توان حداقل تا قرن شانزدهم سخنی به میان آورد، زیرا بحثهای اندیشمندان قدیم در باره مسائل مهم اقتصادی از عهد باستان تا عصر رنورماسیون، در زمینه مسائلی بود که از آنچه امروز از اقتصاد به مثابه یک علم مطرح می‌شود، به طور کلی متفاوت است.

قرون وسطی: «توماس آکویناس»، روحانی و فیلسوف برجسته قرون وسطی که در کلیسای کاتولیک بیشترین نفوذ را داشت، آموزشهای ارسطویی را با آموزشهای کلیسا و همچنین تفکر اسلامی ترکیب کرد و تعالیم و فلسفه اخلاقی خود را مطرح نمود. نظام قرون وسطایی که در اروپا به مدت هزار سال از ۴۷۶م تا ۱۴۵۳م دوام داشت، سرانجام به علت فشارهای اقتصادی و اجتماعی، از جمله سیستم تفتیش عقاید و سلب آزادی بیان و اندیشه، با بن‌بست روبه‌رو شد و از بین رفت.

نهیضت رنسانس: با پایان گرفتن نظام قرون وسطایی، یک سلسله رویدادهای تاریخی به همراه یک جریان فکری به راه افتاد که زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپاییان را به طور کلی دگرگون ساخت. نهیضت رنسانس و ابعاد فرهنگی، فلسفی و اجتماعی آن جریانی بود که جهان‌بینی اسکولاستیک را مورد سؤال قرار داد و با احترام به انسان و ارزشهای انسانی و با تأکید بر روش مشاهده و تجربه در امر تحقیق و پژوهش، راه را برای توسعه علمی و اقتصادی اروپا هموار نمود. در قالب نهیضت رنورماسیون، گفته‌ها و نقادی مصلحان دینی در باب مسائل اقتصادی مؤثر واقع شد و شرایط را برای کارآفرینی و توسعه سرمایه‌داری آماده کرد. در این رابطه، دکترین «رسالت کار» مارتین لوتر و «اخلاق پروتستانی» جان کالوین نقش مهم و اساسی خود را بازی نمود.

مکتب سوداگری: مفهوم سوداگری (مرکانتیلیسم) بیانگر و مشخص‌کننده الگویی از سیاست اقتصادی کشورهای اروپایی است که در اوائل قرن پانزدهم تا اوائل قرن هیجدهم به مورد اجرا گذاشته شد و شامل سیاست تراز بازرگانی مثبت و سیاست حمایت از کالاهای داخلی و غیره برای انباشت ثروت (از طریق تراکم طلا و نقره) و توسعه اقتصادی می‌باشد. این سیاستها در هیچ مقطع زمانی به صورت یک تئوری به هم پیوسته و

منسجم علمی در نیامد، بلکه بیشتر به صورت یک سلسله توصیه‌ها و دستورالعمل‌های مختلف ارائه می‌شدند که دچار تنوع و پراکندگی بودند؛ با وجود این، در این مقاله مبانی نظری مکتب سوداگری به منزله مبانی فکری یک نظریه عام علمی برای رسیدن به اهداف سوداگران ارائه شد که چندان هم از واقعیت دور نیست؛ زیرا اقتصاددانان سوداگر نیز در آثار خود با همین شیوه به تجزیه و تحلیل نظریات خود می‌پردازند.

نظام سوداگری در عمل با مشکلات زیادی روبه‌رو گشت؛ از جمله آنکه اجرای سیاست تراز بازرگانی مثبت سوداگران منجر به غنی‌تر شدن کشورهای غنی و ضعیف‌تر شدن کشورهای ضعیف گردید؛ از طرف دیگر، با اجرای سیاست‌های سوداگرانه در امر داد و ستد با مستعمرات، کشورهای مادر با بهره‌کشی از منابع اقتصادی مستعمرات خود حداکثر منافع اقتصادی خود را تأمین می‌کردند؛ به طور مثال، این وضعیت آن قدر روی مستعمره‌های انگلستان، به ویژه آمریکای شمالی، تأثیر نامطلوب گذاشت که می‌توانست به عنوان یکی از عوامل مهم جنگ‌های استقلال آمریکا و نهایتاً انقلاب آمریکا محسوب گردد. این عامل به علاوه انقلاب صنعتی و اندیشه‌های آدام اسمیت مکتب سوداگری را به انتهای تلاش تاریخی خود رسانید.

انقلاب صنعتی و مکتب کلاسیک: اقتصاد و اجتماع اروپا در دوران انقلاب صنعتی با دگرگونی‌های عظیمی روبه‌رو شد. کشاورزی و صنعت به علت اختراعات فنی و ابداعات اقتصادی متحول شدند و میزان تولیدات کشاورزی و صنعتی رو به افزایش گذاشت. تحول بزرگ دیگر انقلاب صنعتی یک تحول ساختاری بود؛ به این مفهوم که نیروهای بازار جانشین دخالت و تصمیم‌گیری دولت گردید. آدام اسمیت نظریه پرداز اقتصادی آغاز انقلاب صنعتی بود که در سال ۱۷۷۶م کتابی با عنوان «ثروت ملل» منتشر کرد که به صورت کتاب مقدس مکتب کلاسیک یا لیبرال در آمد. در این کتاب، اسمیت برای اولین بار دانش اقتصاد در غرب را به صورت یک علم مستقل (جدا از مذهب و سیاست) در آورد و روش بررسی در اقتصاد را به صورت یک روش علمی (روش قیاس) مطرح کرد و از این لحاظ، بنیانگذار علم اقتصاد محسوب می‌گردد؛ ضمناً از آنجا که اسمیت در این کتاب به علل افزایش «ثروت ملی» در کشورهای مختلف، از جمله انگلستان

که در آن نظام سرمایه‌داری صنعتی در حال شکل‌گیری بود، توجه کرده است، علم اقتصاد وظیفه بررسی قوانین علمی اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی را به عهده گرفت و این وظیفه تا کنون در حیطه علم اقتصاد باقی مانده است.

تئوری دست‌نامرئی اسمیت در کتاب ثروت ملل، بر پایه روانی منافع شخصی استوار است. وی بر این اساس توضیح می‌دهد که چگونه نیازهای انسان از طریق تقسیم کار که به طور قابل ملاحظه‌ای میزان تولید سرانه کار را بالا می‌برد و از طریق مکانیزم قیمت‌ها که خود به خود عرضه را با تقاضا منطبق می‌کند، بر آورده می‌شود. مازاد تولید یک کالا قیمت آن را کاهش می‌دهد و تولیدکنندگان با مشاهده کاهش درآمد خود درصدد کاهش میزان تولید برمی‌آیند و بدین ترتیب تعادل برقرار می‌گردد. برعکس، کمبود تولید یک کالا با افزایش قیمت آن همراه بوده، تولیدکننده را به بالا بردن میزان تولید به اندازه کافی برای متعادل ساختن عرضه آن با تقاضا تشویق می‌کند. از نظریه علمی بالا، یک دکترین مهم نتیجه می‌شود: برای آنکه مکانیزم قیمت‌ها کار کند، «آزادی عمل» یا «آزادی کسب و کار» لازم است.

عوامل تولید باید بتوانند به طور آزاد و با توجه به نقش علامت‌دهنده قیمت‌ها از بخشی به بخش دیگری جابجا شوند. جریان آزاد فعالیت‌های فردی و تأمین منافع شخصی خود به خود تحقق یافتن منافع عمومی را تأمین می‌کند.

دولت باید از هرگونه مداخله در امور اقتصادی مردم خودداری کند و ضمناً به منظور استفاده از مزایای تقسیم بین‌المللی کار شایسته است آزادی مبادلات کالا بین کشورها تأمین گردد. از مفاهیم نظریه فوق، دو دکترین مهم دیگر نتیجه می‌گردد: برای آنکه مکانیزم قیمت‌ها کار خود را انجام دهد، «عدم مداخله دولت» و «آزادی عبور» یعنی «آزادی مبادله» در تجارت بین‌الملل نیز لازم است.

فهرست منابع

- ۱- آصفی؛ مبنای فلسفه؛ تهران: مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی، ج ۱، ۱۳۵۲.
- ۲- آگیبالووا، ا.و.، و گ.م. دنسکوی؛ تاریخ سده‌های میانه؛ ترجمه رحیم رئیس نیا؛ تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
- ۳- افلاطون؛ جمهور؛ ترجمه فؤاد روحانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ۴- ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه دکتر حمید عنایت؛ تهران: شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- ۵- تفضلی، فریدون؛ تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر؛ (ویراست دوم با تجدید نظر کامل)، تهران: انتشارات نی، ۱۳۷۵.
- ۶- لوکاس، هنری؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ تهران: سازمان انتشارات کیهان، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۶.
- ۷- موروا، آندره؛ تاریخ انگلستان؛ ترجمه دکتر غلامعلی قاسمی؛ تهران: انتشارات کتاب امروز، ۱۳۶۶.
- ۸- هانت، ای.ک؛ تکامل نهادها و ایدئولوژیهای اقتصادی؛ ترجمه دکتر سهراب بهداد؛ تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- 9- Aquinas, Saint Thomas; **The Suman Theologica**; Vols. I and II, Chicago: University of Chicago Press, 1952.
- 10- Descartes, Renr; **Meditations of First Philosophy**; trans. :aurence J. Lafleur; NewYork: the Liberal Arts Press Inc., 1960.
- 11- Ekelund, Jr., Robert B. and Robert f. Hebert; **A History of Economic Theory and Method**; New York: McGraw-Hill Book Co., 1999.
- 12- Marx, Karl and Friedrich Engels; **The Communist Manifesto**, Baltimore: Penguin books, 1967.
- 13- Reinhold, Meyer; **Classics: Greek and Roman**; New York: Barron's Educational Levies Inc., 1961.
- 14- Rostow, Walt W.; **How It All Began: Origins of the Modern Economy**; New York: McGraw-Hill Book Co., 1975.
- 15- Smith, Adam; **Wealth of Nations**; ed. Edwin Cannon; New York: Modern Library, 1965.

- 16- Schumpeter, Joseph; **History of Economic Analysis**; New York: Oxford University Press, 1963.
- 17- Tuma, Elias E; **European Economic History**; New York: Harper and Row Publishers, 1976.